مطالعات محیطی هفت حصار شماره پنجاهم/ سال سیزدهم/ زمستان ۱۴۰۳
صفحات ۳۲-۵

رویکردهای نوین در پدیدارشناسی: ارزیابی هم‌سنجی روش‌شناختی توصیفی و تفسیری*

حافظ عبدالکریمی کومله**، حسین ذبیحی***، خسرو دانشجو****

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱/۱۷
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۳/۵

چکیده

پدیدارشناسی را می‌توان به عنوان روشی در فرایند تحقیق علمی در نظر گرفت. این روش، مراحلی را برای راهنمایی پژوهشگر از آغاز تا پایان فرایند تحقیق تعیین می‌کند. این روش به دنبال فهم عمیق ذات پدیده‌ها و تجربه‌های شخصی شرکت‌کنندگان در مطالعه است. در سال‌های اخیر، پدیدارشناسی در زمینه‌های گوناگونی چون معماری پیشرفت‌ها و کاربردهای بسیاری داشته است با این حال، روش‌شناسی پدیدارشناختی در محدوده دانشگاهی کشور ما تا به این لحظه به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته و تعداد محدودی مقاله در این زمینه منتشر شده است. همچنین، تعیین اینکه پژوهشگر باید از کدام یک از روش‌های توصیفی یا تفسیری در پژوهش پدیدارشناسی استفاده کند، اهمیت ویژه‌ای دارد که تاکنون مطالعه‌ای در این باره صورت نگرفته است. نظر به این خلا در تحقیق، هدف از این مطالعه، تشریح دقیق و جامع از جنبه‌های مختلف روش‌های توصیفی و تفسیری در پژوهش‌های پدیدارشناختی است. این مطالعه از طریق یک بررسی سیستماتیک به دنبال یافتن پاسخی برای سوالات مطرح‌شده درباره ابعاد متفاوت این دو روش است. این تحقیق با بررسی دقیق و تفصیلی ابعاد گوناگون روش‌شناختی توصیفی و تفسیری در پژوهش‌های پدیدارشناختی و با استفاده از روش بررسی نظام‌مند، به دنبال شناسایی و تحلیل ابعاد متفاوت این روش‌شناسی‌ها است. یافته‌ها نشان‌دهنده طیف وسیعی از ابعاد روش‌شناختی توصیفی و تفسیری می‌باشند. در این تحقیق، منابع و مطالعات موجود به زبان انگلیسی از پایگاه‌های داده معتبر مورد بررسی قرار گرفته و منابع کلیدی شناسایی و در مقاله ارائه شده‌اند. نتایج بدست آمده تأکید دارند که اجرا و کاربرد مراحل روش‌های پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری، پژوهشگر را در به‌کارگیری این ابزارها در فرایند تحقیق یاری می‌رساند. همچنین هیچ‌یک از روش‌ها ذاتاً بر دیگری برتری ندارد و انتخاب روش مناسب به مفروضات فلسفی، پژوهشی، روش‌شناختی، پرسش پژوهشی و نمونه خاص مورد مطالعه بستگی دارد. با توجه به نبود سابقه مشخصی از کاربرد گسترده روش‌ها در داخل کشور، امکان و ضرورت استفاده از آن‌ها به عنوان الگوهایی برای تجزیه و تحلیل تجارب در این طرح تحقیق مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا به عنوان دستاوردی نوین برای مطالعات بیشتر در زمینه پدیدارشناسی به کار رود.

واژگان کلیدی

پدیدارشناسی، روش پدیدارشناختی، پدیدارشناسی هرمنوتیک، پدیدارشناسی توصیفی، پدیدارشناسی تفسیری

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «تبیین نسبت رابطه انسان، مکان و فضا در معماری مبتنی بر روش پدیدارشناسی هرمنوتیک (مورد پژوهشی: آثار منتخب معماری)» به راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم در دانشکده عمران، معماری و هنر دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران است.

** پژوهشگر دکتری، گروه معماری، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. hafez.abdolkarimi@gmail.com
*** دانشیار، گروه شهرسازی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) h.zabihi@srbiau.ac.ir
**** دانشیار، گروه معماری، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران، ایران. khdaneshjoo@modares.ac.ir

ISSN: 2322-5602
©: IAUH

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

مقدمه

پدیدارشناسی[1]، هم به‌عنوان یک سیستم فکری فلسفی و هم به‌عنوان یک رویکرد و روش‌شناسی مستقل در دانش تبیین شده است (محمدپور، ۱۴۰۲). رویکرد پدیدارشناسی، به‌عنوان یک منهج فلسفی، در زمینه تحقیقات علمی از جمله معماری به کار گرفته شده است. هدف این رویکرد، درک تجربیات افراد از پدیده‌های مختلف است، با نظر به کشف تجربه‌های منحصربه‌فرد و شخصی که در قلمرو آگاهی فردی معنی و اهمیت پیدا می‌کنند؛ بنابراین، تمرکز اصلی این پژوهش بر شناسایی و فهم معانی نهفته در تجربیات زیسته است. این درک عمیق، به ما امکان می‌دهد تا بینشی در مورد حضور افراد در جهان و معانی اساسی که برای وجود آن‌ها مطرح است، به دست آوریم.

پژوهشگران بسیاری در حوزه پدیدارشناسی کار کرده‌اند، از جمله متفکرانی چون هوسرل[2]، هایدگر[3]، گادامر[4]، و مرلو-پونتی[5] که هر یک روش‌ها و رویکردهای خاصی را برای این نوع تحقیق ارائه داده‌اند. اگرچه این رویکردها در برخی مقالات به طور اجمالی موردبحث قرار گرفته‌اند، ولی هنوز روش‌شناسی جامعی برای دسته‌بندی و تشریح آن‌ها ارائه نشده است. علاوه بر این، اگرچه تعمیم‌هایی در مورد رویکردهای پدیدارشناسی صورت‌گرفته که به ارائه توضیحاتی درباره نحوه اجرای تحقیق منجر شده‌اند، اما این توضیحات به طور دقیق نتوانسته‌اند شرایط اساسی برای توصیف و تفسیر پدیدارشناسی، نقش زبان در فکر و نوشتار، و شیوه‌های توصیف بر اساس شهود را مشخص کنند. همچنین، فرایندهای جمع‌آوری داده‌ها و توصیف پدیدارشناسی به طور کامل بیان نشده‌اند. این خلأها و نقص‌ها می‌توانند بر دقت تحقیقات پدیدارشناسی تأثیر منفی بگذارند؛ لذا، این تحقیق با توصیف دقیق ابعاد مختلف روش‌شناسی توصیفی و تفسیری برای پر کردن این خلأها شکل‌گرفته است. سؤال اصلی پژوهش به ارزیابی هم‌سنجی ابعاد مختلف روش‌شناسی توصیفی و تفسیری در تحقیقات پدیدارشناسی، است. هدف اصلی، ارائه توصیف جامع این ابعاد از طریق بررسی نظام‌مند اندیشه‌ها به‌منظور دستیابی به فهم عمیق‌تر است که از طریق مرور ادبیات انجام می‌شود. دایره المعارف پدیدارشناسی، هفت دسته‌بندی مختلف از این رویکرد را شرح داده است: پدیدارشناسی توصیفی که به بررسی ساختار درک اشیا در آگاهی ناب می‌پردازد و از پرسش‌های مرتبط با هر نوع ارتباط بین پدیده و دنیایی که انسان در آن زیست می‌کند صرف‌نظر می‌کند. پدیدارشناسی ناتورالیستی که تعیین می‌کند چگونه آگاهی اشیا را در دنیای طبیعت شکل می‌دهد و آگاهی را به‌عنوان بخشی از طبیعت فرض می‌کند. پدیدارشناسی اگزیستانسیال که با واقعیت موجودیت انسانی سروکار دارد و شامل انتخاب‌ها و اعمال آزادانه در زندگی می‌شود. پدیدارشناسی تاریخی-ساختاری که نحوه تولید معناها را، همان‌طور که در تجارب انسانی و در زمینه‌های تاریخی تجربه جمعی انسان‌ها در طول یک دوره زمانی یافت می‌شود، بررسی می‌کند. پدیدارشناسی ژنتیکی که به تحلیل نحوه ظهور معانی اشیا از طریق تجربیات فردی انسان می‌پردازد. پدیدارشناسی هرمنوتیکی یا تفسیری که تحلیل ساختار تجارب را بر عهده دارد و بررسی می‌کند چگونه اشیا توسط افرادی که این تجارب را داشته و توسط کسانی که آنها را موردمطالعه قرار می‌دهند، درک می‌شوند. پدیدارشناسی واقع‌گرایانه که با ساختارهای آگاهی و نیات و اهداف درگیر است، با این فرض که این عناصر در دنیایی اتفاق می‌افتند که تا حد زیادی مستقل از آگاهی است. بااین‌حال، دو شیوه اصلی که به طور گسترده در علوم مختلف و معماری به کار گرفته می‌شوند، روش پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری (هرمنوتیکی) هستند. (Wojnar & Swanson, 2007; Plager, 1994).

روش تحقیق

اهمیت بالای بررسی عمیق رویکردهای پدیدارشناسی در حوزه‌های متنوع علوم و به‌طور خاص، در معماری، بیش از پیش آشکار می‌شود هنگامی که توجهمان به مطالعات مرتبط با ایران با آن پیشینه‌ای غنی و ارزشمند تاریخی جلب می‌گردد. این اهمیت از دو جنبه قابل‌ملاحظه است: نخست، وجود تمایز قاطع بین کاربردهای عملی و جامع این رویکردها در مقایسه با توصیفات اجمالی ارائه شده در سایر تحقیقات؛ دوم، تمرکز بر توسعه استراتژی‌ها و فرایندهای دقیق برای ایجاد توصیف‌های پدیدارشناختی غنی. این توصیف‌ها از جمع‌آوری تجربیات زیسته، طراحی طرح‌های پژوهشی متنوع پدیدارشناختی، تدوین پروپوزال‌های پژوهشی، و تعیین شرایط و اصول لازم برای توصیفات پدیدارشناسی نشئت می‌گیرند. طرح تحقیق حاضر به‌عنوان یک مطالعه کیفی به دنبال آن است تا با استفاده از یک بررسی سیستماتیک، به سؤال محوری تحقیق پاسخ دهد، فاصله‌های موجود در ادبیات مرتبط را پر کند و به اهداف موردنظر برسد. از دیدگاه Tang et al. (2022) مراحل اجرایی این بررسی نظام‌مند عبارت‌اند از:

۱. کاوش در منابع داده: شامل جستجو در مجلات، کنفرانس‌ها، و پایگاه‌های داده برای شناسایی مطالعات مرتبط.

۲. معیارهای انتخاب: تعیین شده برای انتخاب مقالات و کتب، بر اساس هم‌خوانی با موضوعات اصلی نظیر روش‌شناسی پدیدارشناسی، فرآیند نگارش، معرفت‌شناختی و جستجوی معنا.

۳. تعریف استراتژی جستجو: تعیین کلیدواژه‌ها و عبارات جستجو برای یافتن منابع مرتبط.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

بـه کـارگیری کلیـدواژه هـایی چـون Descriptive Phenomenology Methodology, Interpretive Phenomenology Methodology, Hermenutic Phenomenology Methodology, Heidegger's Phenomenology Methodology, Husserl's Phenomenology Methodology ۴.انتخاب منابع: بر اساس معیارهای تعیین شده پیش‌تر. ۵.ارزیابی منابع: بـا اسـتفاده از پرسش‌های ارزیابی برای تعیین ارتباط و کفایت مطالعات در پاسخ به سوالات تحقیق. ۶.تحلیل داده‌ها: مرور و بررسی تمامی آثـار مـرتبط برای پاسخگویی به سوال اصلی تحقیق. مطالعه به تفصیل به آثاری پرداخته که موضوعاتی چون روش‌شناسی پدیدارشناسـی، رویـه‌هـای نگارش، اپیستمولوژی، و جستجوی معنا را بررسی کرده‌اند. این مطالعات از منابع متنوعی جمع‌آوری شده‌اند، از جمله منابع خـارجی کـه از طریق پایگاه‌های نمایه مقالات[۶] جستجو، خوانده و تجزیه و تحلیل شده‌اند تا به یک درک جامع از ادغام داده‌ها برسیم. پژوهش حاضر بـه تحلیل دقیق و چندبعدی موضوعات کلیدی می‌پـردازد کـه شـامل: توجـه عمیـق بـه پدیـده‌هـا، تعریـف مسـائل پژوهشـی، رویـارویی بـا پیش‌فرض‌های پژوهشگر، اعمال روش‌های تفکر پدیدارشناختی برای تحلیل موضوعی، شناسایی ابعاد موضوعی در توصیفات دنیای زیسته و تمایز یا برجسته‌سازی مضامین، و نگارش دقیق با دیدگاه پدیدارشناسانه است. این دیدگاه نوآورانه در پژوهش‌های پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری، به توسعه حوزه تحقیقات داخلی در این زمینه کمک شایانی می‌کند و در راستای کاهش خلاءهای موجود به پیش مـی‌رود. بـه منظور ارائه مقدمه‌ای بر فلسفه پدیدارشناسی، این بخش زیربنایی برای روش‌های تحقیق پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری (هرمنـوتیکی) فراهم می‌کند. در ادامه به روش آثار فلاسفه برجسته‌ای چون: ادموند هوسرل، مارتین هایدگر، موریس مرلوپونتی و هانس-گئورگ گـادامر پرداخته می‌شود.

یافته‌های تحقیق

ادموند هوسرل و روش پدیدارشناسی (توصیفی): ادموند هوسرل، پدیدارشناسی خود را به‌عنوان فلسفه‌ای توصیفی معرفـی کـرد که به بررسی جوهر تجربیات خالص می‌پردازد. در کتاب «تأملات دکارتی»، هوسرل بر اهمیت شواهد تجربی بی‌واسطه تأکیـد مـی‌کنـد و علم را در بحرانی عمیق می‌بیند که ریشه در ازدست‌دادن معنای علم برای زندگی اسـت. او بـا پرسشـی بنیـادین مواجـه مـی‌شـود: «آیـا می‌توان جهان و وجود انسان در آن را واقعاً معنادار دانست، اگر علـوم تنهـا حقـایق عینـی اثبـات شـده را بـه‌عنـوان حقیقـت بپذیرنـد؟» (Husserl, 1970, 6-7) هوسرل رویکرد طبیعی را رها کرده و به سمت رویکـرد پدیدارشناسـانه‌ای مـی‌رود کـه در آن «زیسـت‌جهـان»[۷] همچنان حضور دارد؛ اما دیگر بدیهی تلقی نمی‌شود. رویکرد جدید و پدیدارشناسی استعلایی: هوسرل بـه دنبـال پدیدارشناسـی اسـتعلایی بود، نوعی پدیدارشناسی که نه بر اساس حقایق، بلکه بر اساس جوهره‌ها استوار است. جوهره، آن چیزی است که هویت اصلی یک پدیـده را تشکیل می‌دهد. برای شناسایی جوهره‌ها، هوسرل بر استفاده از «تغییر تخیل آزاد»[۸] تأکید کرد که این فرایند بـه شناسـایی جنبـه‌هـای ضروری پدیده‌ها کمک می‌کند. این روش به مشاهده تجربه از زوایای مختلف و تشخیص معانی ممکن از طریق تخیـل کمـک مـی‌کنـد. روش در پرانتز قراردادن و اهمیت اپوخه: هوسرل بر تعلیـق یـا «در پرانتـز قـراردادن»[۹] رویکـرد طبیعـی تأکیـد کـرد تـا امکـان تجربـه‌ی پدیدارشناسانه‌ای جدید فراهم آید. این فرایند که به آن «فروکاستن پدیدارشناسانه»[۱۰] می‌گویند، بـه بازتـاب انتقـادی بـر تجربیـات اجـازه می‌دهد و تجربیات را از حالت بدیهی خارج می‌کند. اپوخه و فروکاستن، به‌عنـوان ابزارهـای کلیـدی پدیدارشناسـی، بـه پژوهشـگر اجـازه می‌دهند تا از پیش‌فرض‌های رایج فراتر رفته و به قلمروهای جدیدی از تجربه دست یابـد. (Hesserl, 1999, 60) «حیـث التفـاتی»[۱۱] و اهمیت موضوعیت: یکی از مفاهیم کلیدی در پدیدارشناسی هوسرل، حیث التفاتی است که به رابطه‌ی جهت‌دار بین آگاهی و شیء تجربـه شده اشاره دارد. هوسرل بر این باور بود که آگاهی همیشه معطوف به چیزی است و این رابطه‌ی جهت‌دار اساس تجربه‌ی مـا از جهـان را تشکیل می‌دهد. این نگرش به شناسایی و تجربه‌ی جوهره‌ها کمک می‌کند و درک ما از جهان را عمیق‌تر مـی‌سـازد. (Hesserl, 1999, 35) مراحل روشی هوسرل: ساختار رویکرد پدیدارشناسی به روش هوسرل از سه‌فاز اصـلی تشـکیل شـده اسـت: فـاز ابتـدایی و اساسـی، «اپوخه»[۱۲] نام دارد، جایی که پژوهشگر باید پیش‌فرض‌های خود را کنار گذارد. در این فاز، این باور که دستیابی به شناخت مـاوراءالطبیعی ممکن است، رد می‌شود و هر گونه تلاش برای اثبات حقیقت متافیزیکی به‌عنوان عملی بی‌هدف و بی‌معنی ارزیابی می‌گردد .دومین فـاز، ایدیسیون[۱۳] نام دارد که به آن فاز ماهیت‌یابی یا اساس بخشی نیز گفته می‌شود. پدیدارشناسی در این مرحله، از حالـت پدیـداری خـام بـه سمت درک ماهوی بازمی‌گردد و در این راستا، از طریق اساس‌بخشی به پدیده‌ها و خلـق مفـاهیم عـام، بسـتری بـرای پایـه‌ریـزی علـوم مختلف فراهم می‌آورد .در فاز سوم، پس از معنادار سازی پدیده‌ها و ایجاد مفاهیم کلی، سؤالاتی در خصوص نحوه‌ی بنیـادین شـدن ایـن علوم ماهوی یا صوری از طریق آگاهی مطرح می‌شود. در این مرحله، اهمیت به آگاهی و نحـوه دسـتیابی بـه عینیـت توصـیفات بررسـی

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

می‌گردد. هوسرل معتقد است که عینیت آگاهی فقط از طریق ارتباطات میان‌فردی یا ذهنیت درونی افراد آگاه و با استفاده از روش همدلی به دست می‌آید. (Beck, 2021)

هایدگر و روش پدیدارشناسی فراتر از معرفت‌شناسی (تفسیری): از نظر هایدگر، ما به طور دائم در حال تعامل با محیط و تفسیر آن هستیم. پدیدارشناسی هرمنوتیکی در پی کشف معنی است؛ اما این معنی فوراً به شهود ما در نمی‌آید و به طور آنی قابل‌توصیف نیست. هایدگر به‌رغم تفاوت نگرش، اصول مهم و مرکزی پدیدارشناسی استعلایی هوسرل را همچنان حفظ کرد؛ مانند نظریاتی همچون «به‌سوی خود اشیا» و درهم‌تنیده بودن انسان و دنیای او یا به عبارتی «رد جدایی سوژه و ابژه». (عبدالکریمی کومله، ذبیحی، دانشجو: ۱۴۰۲). هایدگر در مسیر فلسفی خود به‌جای تمرکز بر مسائل معرفت‌شناختی که به بررسی ماهیت دانش می‌پردازد، به پرسش‌های هستی‌شناختی روی آورد. هستی‌شناسی که به مطالعه‌ی ماهیت «بودن» [۱۴] می‌پردازد، محور اصلی دغدغه‌های فلسفی او بود. هایدگر در جستجوی فهم عمیق‌تری از معنای هستی بود و برای تبیین ارتباط عمیق بین وجود انسانی و جهان، از عبارت «در جهان بودن»[۱۵] استفاده کرد. این توانایی انسان برای تأمل در «بودن» خویش که هایدگر آن را «دازاین» [۱۶] می‌نامد، است که انسان را از سایر موجودات متمایز می‌سازد. به گفته‌ی او، وجود در جهان، ویژگی اساسی دازاین است که هستی خود را در پیوند نزدیک با جهان درک می‌کند.

زمان‌مندی[۱۷] در پدیدارشناسی هایدگر: یکی از ارکان بنیادین فلسفه‌ی پدیدارشناسی هایدگر، مفهوم زمان‌مندی است. هایدگر بر این باور است که زمان چارچوب اساسی برای درک و تفسیر دازاین از همه چیز است و دازاین معنای خود را از طریق زمان‌مندی می‌یابد. درحالی‌که هوسرل بر اهمیت توصیف تأکید می‌کرد، هایدگر (۱۹۹۲) تفسیر را به‌عنوان جوهر شناخت می‌دید، چرا که تفسیر، ابزار حیاتی برای آشکارسازی آنچه ناپیدا یا مخفی است، محسوب می‌شود. او بر این نکته تأکید دارد که وظیفه‌ی اصلی پدیدارشناسی، اعیان‌سازی پدیده‌ها و آشکارسازی حقیقت آن‌ها است. پنهان‌سازی پدیده‌ها: هایدگر به سه شکل از پنهان‌سازی پدیده‌ها اشاره می‌کند: ناشناخته بودن که در آن پدیده‌ای هنوز کشف نشده است؛ مدفون شدن، جایی که پدیده‌ای پیش‌تر شناخته شده اما با گذر زمان مخفی شده است؛ و پوشیده شدن توسط فریب که هایدگر آن را شایع‌ترین و خطرناک‌ترین نوع پنهان‌سازی می‌داند، جایی که پدیده‌های اولیه از ریشه‌های خود جدا شده و درک آن‌ها از دست می‌رود (Heidegger, 1992, 87) پدیدارشناسی، به‌زعم هایدگر، به ما اجازه می‌دهد تا به پدیده‌ها این فرصت را بدهیم که خود را همان‌گونه که هستند، نشان دهند. این رویکرد با اصل بازگشت به خود اشیا که پیش‌تر بیان شده بود، هم‌راستا است. (Heidegger, 1992, 30) پلگر (۱۹۹۴) اصول اساسی رویکرد هرمنوتیکی هایدگر (تفسیری) را در چند نکته اصلی مورد تأکید قرار داده‌اند: ۱.انسان‌ها به طور بنیادین موجوداتی هستند که وجودشان از طریق گفتگو و اجتماعی شدن معنا می‌یابد. ۲.درک و فهم ما همواره تحت‌تأثیر پیشینه‌ای فرهنگی، زبانی و اجتماعی است که پیش از ما وجود داشته و در معانی عمومی و مشترک جامعه ریشه دارد. ۳.ما به طور دائم در یک دایره تفاهم هرمنوتیکی قرار داریم که آمادگی برای درک متقابل را فراهم می‌آورد. ۴.فرایند تفسیر نه‌تنها یک فرضیه مشترک بین دانشمند و مشارکت‌کننده است؛ بلکه بستری برای تبادل معانی نیز است. ۵.تفسیر، دربرگیرنده کسی که تفسیر می‌کند و موضوع تفسیر است که این یک رابطه گفتمانی است. در هسته‌ی پدیدارشناسی هرمنوتیکی، ساختاری از درک متقابل بر پایه اعتقادات و دانش از پیش تعیین شده هم از جانب پژوهشگر و هم مشارکت‌کننده قرار دارد که از آن طریق فهم عمیقی از پدیده‌ها از طریق تعامل و تفسیر متقابل ایجاد می‌شود. (Plager, 1994)

مرلوپونتی و روش پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی: فلسفه‌ی مرلوپونتی در زمینه‌ی پدیدارشناسی به شاخه‌ی اگزیستانسیالیستی نزدیک است و بر این باور استوار است که «جهان، پیش از هرگونه بازتاب و تفکر، همواره حضور دارد» (Merlea-Ponty, 1996, vii) این نگاه در تضاد با پدیدارشناسی استعلایی هوسرل قرار دارد. مرلوپونتی در کتاب «پدیدارشناسی ادراک» [۱۸] (۱۹۹۶)، ادراک را نه به‌مثابه یک دانش علمی از جهان، بلکه به‌عنوان زمینه‌ای می‌بیند که «کلیه‌ی اعمال آگاهانه از آن سرچشمه می‌گیرند و به‌عنوان پیش‌فرض آن‌ها عمل می‌کند» (Merlea-Ponty, 1996, 10-11)

زنده‌سازی دوباره‌ی دنیای ادراک: مرلوپونتی بر آن بود که دنیای ادراک ما تحت‌تأثیر دانش‌ها و زندگی اجتماعی پنهان شده است. او بر اهمیت بازگشت به «خود اشیا»، پیش از هرگونه دانشی که ما از آن‌ها داریم، تأکید می‌ورزید. فروکاست و تأمل[۱۹] از جهان: مرلوپونتی، با استناد به فینک[۲۰]، دستیار هوسرل، معتقد بود که باید نسبت به جهان احساس تعجب کرد. او می‌گوید که در حین تأمل، ما از جهان کناره‌گیری نمی‌کنیم، بلکه به عقب برمی‌گردیم تا به اشکال مختلف «فراتر رفتن» [۲۱] نظر کنیم که

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

همچون جرقه‌هایی از آتش هستند و به‌این‌ترتیب، ارتباطات «جهت‌دار» [۲۲] که ما را به جهان پیوند می‌دهند، در لحظه‌ی آگاهی ما از آن‌ها، شل می‌شوند. مرلوپونتی توضیح می‌دهد که «فروکاست کامل» امکان‌پذیر نیست. ماهیت تجربی پدیده‌ها: مرلوپونتی در پدیدارشناسی خود بر ضرورت بازگرداندن ماهیت تجربی به پدیده‌ها تأکید می‌کند، بدون آنکه آن‌ها را تنها از منظر تئوری‌ها یا توضیحات علی مورد بررسی قرار دهد. او هشدار می‌دهد که پدیدارشناسی نیازمند توجه و آگاهی دقیق است و به همین دلیل، کاری پرزحمت محسوب می‌شود. از دیدگاه این فیلسوف، بدن و جهان با یکدیگر آمیخته‌اند و ما هم در زمان و هم در فضا زندگی می‌کنیم، با جهان ارتباطی هم زمانی و هم فضایی داریم. در کتاب «دیدن و ندیدن» [۲۳] مرلوپونتی بر اهمیت «بُعد جسمانی جهان» [۲۴] تأکید می‌کند (Merlea-Ponty, 1996, 10-11) نقش زبان: زبان در فلسفه‌ی مرلوپونتی نقش کلیدی دارد. او در «نثر جهان»[۲۵] (۱۹۷۳) بیان می‌کند که زبان نه‌تنها «من»[۲۶] را محدود نمی‌کند، بلکه مانند یک ابزار جادویی عمل می‌کند که «من» را به درون دیدگاه شخص دیگری منتقل می‌کند (Merlea-Ponty, 1996, 19)

هانس-گئورگ گادامر: تأملی بر پدیدارشناسی تفسیری: هانس-گئورگ گادامر که شاگرد هایدگر بود، فلسفه‌ی پدیدارشناسی خود را بر اساس تفسیر متون بنا نهاد و نه صرفاً بر تجربه‌ی زیسته. این رویکرد تفسیری، بر اساس درک و فهم انسانی شکل‌گرفته است. گادامر و افق فهم: گادامر بر این باور بود که فهم یک متن از طریق «درآمیختن افق‌ها»[۲۷]یعنی افق متن و افق فرد تفسیرکننده، صورت می‌گیرد. او در «حقیقت و روش» (۲۰۰۴)، اهمیت دیدن فراتر از دسترس به‌منظور دستیابی به درک عمیق‌تری از کلیت را تشریح می‌کند. عالم حیات و «غیریت» [۲۸] گادامر، «عالم حیات» را به‌عنوان فضایی تعریف می‌کند که در آن به‌عنوان موجودات تاریخی زندگی می‌کنیم. درک «غیریت» و اهمیت باز بودن در برابر تجربیات جدید، مستلزم شناخت نقش سنت و تاریخ در تشکیل «عالم حیات» است. گادامر توضیح می‌دهد که معنا از گذشته، حال، و آینده می‌آید و تفسیر نیازمند توجه به بافت تاریخی است. (Gadamer, 2004, 239) فهم در ملاقات با سنت: به گفته گادامر، فهم در نقطه‌ی تلاقی بین سنت، گذشته، و حال اتفاق می‌افتد، شامل پیش‌داوری‌هایی است که تحت‌تأثیر «تاریخ متأثر» [۲۹] شکل‌گرفته‌اند. غلبه بر این پیش‌داوری‌ها به ما امکان می‌دهد افق‌های فهم خود را گسترش دهیم. (Gadamer, 2004, 304) هنر به‌مثابه هرمنوتیک: گادامر به بررسی نقش هنر در فراهم‌آوردن تجربیاتی که می‌توانند به درک جدیدی از جهان منجر شوند می‌پردازد. قراردادن هنر در «عالم حیات» تاریخی و فرهنگی، امکان فهم و تجربه‌ای نو از حقیقت را فراهم می‌آورد. (Gadamer, 1998)

پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری: در حوزه پدیدارشناسی، دو شاخه عمده، توصیفی و تفسیری، بر اساس فرضیات انتولوژیک و اپیستمولوژیک پژوهشگران مورداستفاده قرار می‌گیرند که نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب رویکرد مطالعاتی دارند. این انتخاب ممکن است بر اساس تمایلات پژوهشگر به فلسفه هوسرل، هایدگر یا ترکیبی از هر دو تعیین شود. این تصمیم‌گیری، هرچند ظریف، عاملی کلیدی در تعیین جهت‌گیری‌های تحقیقی و اهداف مطالعه به شمار می‌رود. (Finlay, 2009) زمانی که هدف از تحقیق، توصیف عمومی تجربیات است، روش توصیفی به‌عنوان گزینه‌ای ایده‌آل شناخته می‌شود. در مقابل، پژوهشگرانی که قصد دارند تشابه‌های میان تجربیات فردی را در یک چارچوب خاص برجسته کنند، روش تفسیری را ترجیح می‌دهند.

در مطالعات پدیدارشناسی که به دو شاخه توصیفی و تفسیری تقسیم می‌شود، فرایند تحلیل داده‌ها کلیدی است. در شاخه توصیفی، فرایند تحلیل به‌صورت یک سلسله مراحل منسجم و درعین‌حال ترکیبی از فعالیت‌های تحلیلی، شهودی و تفسیری است که به‌منظور فهم عمیق پدیده‌های مورد بررسی طراحی شده‌اند. (swanson-kauffman, 1986) مرحله اول، موسوم به اپوخه یا براکتینگ، شامل فرایندی است که در آن تمام پیش‌فرض‌های مربوط به پدیده موردمطالعه، اعم از فرهنگی، سنتی، علمی، تعاریف و نظریه‌های فلسفی کنار گذاشته می‌شوند. این کنارگذاشتن به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا پدیده را بدون هرگونه فیلتر ذهنی و صرفاً بر اساس تجربه شخصی خود تجزیه‌وتحلیل کند. کریستوفر پانزا، در اثر خود درباره اگزیستانسیالیسم، بیان می‌کند که انسان‌ها جهان را نه با چشمان فیزیکی خود، بلکه از طریق تجارب و تفسیرهای شخصی خود می‌بینند و درک می‌کنند. در مرحله دوم که به تحلیل داده‌ها اختصاص دارد، روش‌های متفاوتی برای شکافت و بررسی داده‌ها به کار گرفته می‌شود. یکی از روش‌های کاربردی در این زمینه، روش کولایزی است که به‌وسیله هفت مرحله مشخص و مرتب اجرا می‌شود. این فرایند که بر پایه دقت و شفافیت استوار است، به‌منظور استخراج معنای عمیق و جوهری پدیده‌ها از داده‌های جمع‌آوری شده طراحی شده است. (beck, 2021)

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

مرحله سوم شهود است. هوسرل، فیلسوف برجسته، در فلسفه پدیدارشناسی خود بر اهمیت بی‌بدیل شهود و نقش آن در ساختار معرفتی انسان تأکید ویژه‌ای دارد. او شهود را به مثابه یک وضعیت آگاهی و معرفت معرفی می‌کند که در آن، محتوای آگاهی بدون واسطه و به صورت مستقیم درک می‌شود. شعار معروف او، اپوخه، به معنای پاک‌سازی فضای ذهنی از هرگونه پیش‌فرض‌ها و اجازه دادن به پدیده‌ها برای آشکار شدن از طریق خودشان، نه از دریچه ذهنیت و تعاملات سوژه است. این رویکرد، گرچه ریشه در مبانی مادی و تجربی دارد، می‌تواند، چنانچه به درستی پیاده‌سازی شود، به کشف حقایقی نزدیک شود. هوسرل بی‌نظیر در کاوش عمق خودآگاهی بود و استدلال می‌کرد که پدیدارشناسی، بنیاناً بر شهود مستقیم استوار است. به گفته هانا (۱۹۹۳)، باورهای هوسرل در مورد ضرورت یک ذهنیت آماده برای پذیرش تجارب فراتر از خود، شهود را به عنصری محوری تبدیل می‌کند که تغذیه از داده‌ها، از طریق گوش دادن دقیق و مشاهده عمیق، می‌تواند تجارب شرکت‌کنندگان را به گونه‌ای زنده کند که گویی پژوهشگر خود شخصاً آنها را تجربه کرده است. این تعادل بین شهود و پرانتزگذاری، مانع از پیش‌بینی‌های زودهنگام پژوهشگر درباره مفاهیم نوظهور می‌شود و به مثابه یک رقص هماهنگ میان این دو مفهوم عمل می‌کند، که برای پدیدارشناسی توصیفی حیاتی است. مرحله چهارم توصیف است. توصیف به‌عنوان مرحله پایانی پدیدارشناسی توصیفی، شامل خلق یک مدل نظری است که چارچوب‌های اساسی پدیده موردمطالعه را بازتاب می‌دهد. در این چارچوب، که ریشه در سنت های هوسرلی دارد، اگر ساختار واقعی پدیده به درستی شناسایی شده باشد، هر فردی که پدیده را تجربه کرده باشد می‌تواند تجربه شخصی خود را با توصیف ارائه شده هم‌راستا سازد. این رویکرد، اهمیت بنیادین داشتن یک درک جامع و دقیق از پدیده‌ها را در پدیدارشناسی توصیفی تأکید می‌کند. (beck, 2021) مارتین هایدگر، نظریه تفسیری خاصی را پیشنهاد می‌دهد که به‌شدت با روش پدیدارشناسی هوسرل متفاوت است. هایدگر در نظریات خود بر نقد این باور که تأمل فکری می‌تواند به طور کاملاً مستقل صورت پذیرد تأکید می‌ورزد و این امر را به‌عنوان یک اشتباه رایج در نظریه هوسرلی (در پرانتز قراردادن) نقد می‌کند که فرضیات ذهنی را نادیده می‌گیرد. از دیدگاه هایدگر، محوریت رابطه بین فرد و تجربیات زیستی‌اش اساسی است و باید در مرکز مطالعات پدیدارشناسی قرار گیرد. اصطلاح «بودن در جهان» که هایدگر بر آن تأکید دارد، به این معناست که انسان‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری با جهان پیرامون خود درگیر هستند و نمی‌توانند خود را از آن جدا سازند. یکی دیگر از مولفه‌های کلیدی در فلسفه تفسیری هایدگر مفهوم آزادی است. او معتقد است که انسان‌ها در جهان‌های خود غرقه‌اند و تجارب ذهنی‌شان تحت‌تأثیر مستقیم فرهنگ، اجتماع و محیط سیاسی‌شان شکل می‌گیرند. آزادی، به معنای پدیدارشناسی وجودی، نشان‌دهنده این است که انسان‌ها در انتخاب‌های خود آزاد هستند، اما این آزادی مطلق نیست؛ بلکه توسط شرایط موجود زندگی‌شان محدود می‌شود. علاوه بر این، هایدگر بر اهمیت پیش‌فرض‌ها و دانش قبلی محقق در فرایند تحقیق تأکید می‌کند که این عناصر به تحقیق معنا و ارزش می‌بخشند. وی معتقد است که جداسازی کامل محقق از پیش‌فرض‌های ذهنی‌اش غیرممکن است. (Orbanic, 1999; Koch 1995). در ادبیات پژوهش، دانش پیشین محقق نقش محوری در تعمیق فهم وی از موضوعات تحقیقاتی‌اش دارد. این دانش نه‌تنها به خلق فرضیه‌ها و سؤالات جدید منجر می‌شود، بلکه در رویکردهای پدیدارشناسی نیز به طور گسترده مورد تأکید قرار می‌گیرد. (beck, 2021) مارتین هایدگر، با نقد انتقادی به نظریات پیشین، ارتباط عمیق میان پیش‌فرض‌های ذهنی و تفسیر جهان را مورد بررسی قرار داد. هایدگر اعتقاد داشت که فرایند تفسیر به شکل چرخشی است که در آن دیدگاه‌های محقق به‌صورت دینامیکی با تجربیات واقعی وی در تعامل است. در هرمنوتیک، هدف اصلی کشف معانی توسط تحلیل تعاملات میان دانش محقق و اطلاعات به‌دست‌آمده از مشارکت‌کنندگان و دیگر منابع است. بنر (۱۹۹۴) و پلگر (۱۹۹۴) تأکید کردند که اصول تفسیری هایدگر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. انسان‌ها به طور بنیادین موجوداتی هستند که در گفتمان‌ها و جوامع خود شکل می‌گیرند.

۲. فهم و تفسیر ما همواره بر پایه ادراکات مشترک قبلی و تاریخی جامعه در زمینه‌های فرهنگی، زبانی و اقدامات اجتماعی استوار است.

۳. ما همیشه آماده بهره‌گیری از دایره تفاهم هرمنوتیکی هستیم.

۴. تفسیر، فرایند مشترکی بین فهم محقق و درک شرکت‌کنندگان است.

۵. تفسیر نهایی یک پدیده از رابطه گفتمانی بین مفسر و موضوع تفسیر به دست می‌آید.

۶. پدیدارشناسی هرمنوتیکی بر پایه تعامل و تفسیر متقابل بین دانش محقق و شرکت‌کنندگان بنا شده و از این تعامل، فهم هم‌زمانی از پدیده‌ها به وجود می‌آید. (Benner & Plager, 1994) (جداول ۱ و ۲)

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

جدول ۱- تفاوت کلیات روش های توصیفی و تفسیری

پدیدارشناسی توصیفی	پدیدارشناسی هرمنوتیکی
تمرکز بر توصیف اساسی و جهان‌شمول پدیده‌ها است	اهمیت فوق‌العاده‌ای به تجربه فردی درون چارچوب‌های موجود داده می‌شود
فرد به‌عنوان نماینده‌ای از دنیایی تلقی می‌شود که در آن سیر می‌کند	این رویکرد فرد را به‌عنوان بازتابی از هستی خویش قلمداد می‌کند
اصل اساسی بر این موضوع است که آگاهی، پایه و اساس تجربیات مشترک انسانی است	بر این باور استوار است که فرهنگ، زبان و سایر عناصر فرهنگی، میراث مشترک بشریت هستند
کنارگذاشتن پیش‌فرض‌ها و دانش قبلی به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا به طور آزادانه به توصیف پدیده‌ها بپردازد	پیش‌زمینه‌های موجود به فرد امکان می‌دهند تا در فرایند خلق تفسیر پدیده‌ها فعالانه مشارکت کند
تعهد به‌دقت علمی به شناسایی ساختارهای اساسی جهان کمک می‌کند	تعیین معیارهای مشخص برای اعتباربخشی به تفسیرهای مشترک ضرورت دارد
استفاده از براکتینگ به‌منظور حذف پیش‌داوری‌ها	معنا و هدف تحقیق از طریق فهم و همکاری میان پژوهشگر و شرکت‌کنندگان ایجاد می‌شود
پدیدارشناسی مبناگرا (بنیادی): به دنبال جواب درست یا تفسیر معتبری از متن نه بر اساس موقعیت تاریخی، اجتماعی و زندگی‌نامه‌ای از مفسر	پدیدارشناسی غیرمبناگرا: تأکید بر استخراج معانی از طریق تعامل تفسیری میان متون تاریخی و خواننده متن (Van Manen, 2014)
بر روی ساختارهای زبانی و چگونگی ارتباط آن‌ها با آگاهی تأکید دارد (Kusch, 1988)	زبان را به‌عنوان ابزاری برای فهم وجود و تجربیات انسانی می‌بینند. هایدگر معتقد است که معنا در تعامل با دنیای اطراف و تجربیات ما شکل می‌گیرد، نه فقط در ذهن ما (Kusch, 1988)
واقعیت را به‌صورت یک ساختار معنایی می‌بینند که توسط آگاهی ما شکل‌گرفته است (Vagle, 2009)	واقعیت را به‌عنوان چیزی که "بودن" انسان را شکل می‌دهد و در تعامل با جهان پیرامون ما قرار دارد، معرفی می‌کند. او بر این باور است که فهم ما از واقعیت از طریق تجربه‌ها و تعاملات ما با دنیای واقعی شکل می‌گیرد (Vagle, 2009)
هوسرل به دنبال ایجاد یک روش علمی برای فلسفه است که از طریق برداشت‌های فلسفی دقیق و مشاهده پدیده‌ها بدون پیش‌فرض‌های قبلی انجام می‌شود. (Schnell, 2011)	هایدگر، بااین‌حال، بر اهمیت تاریخ و فرهنگ در فرم‌دهی به تجربیات ما تأکید دارد و پدیدارشناسی را به‌عنوان فرایندی می‌بینند که در آن معنا از طریق تفسیرهای فرهنگی ما شکل می‌گیرد (Schnell, 2011)

جدول ۲- تطبیق جنبه های متفاوت روش پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری

جنبه	روش پدیدارشناسی توصیفی	روش پدیدارشناسی تفسیری
پایه فلسفی	بر روی ساختارهای آگاهی تمرکز دارد و هدف آن توصیف پدیده‌ها همان‌طور که ارائه می‌شوند است.	بر تفسیر بودن و وجود تأکید دارد و بر زمینه و پس‌زمینه تاریخی تجربیات تأکید می‌کند.
رویکرد روش‌شناختی	از فروکاستن پدیدارشناختی برای حذف تعصبات و فرضیات استفاده می‌کند تا به توصیف خالص پدیده‌ها برسد. (Reiners, 2012)	از پدیدارشناسی تفسیری استفاده می‌کند که تفسیرهای پژوهشگر را بر اساس زمینه‌های تاریخی و فرهنگی آنها یکپارچه می‌کند. (Koch, 1995)
نقش پژوهشگر	پژوهشگر باید «اپوخه» را انجام دهد تا تعصبات شخصی خود را کنار بگذارد و تنها بر پدیده‌هایی که مورد بررسی قرار می‌گیرند تمرکز کند.	پژوهشگر به‌عنوان یک هم‌سازنده تحقیق دخیل است و تفسیرهای خود را بر اساس پیش فهم‌های خود به تحلیل داده‌ها وارد می‌کند.
هدف پژوهش	هدف، کشف جوهره‌های ثابت و تغییرناپذیر تجربیات است. (Walters, 1995)	هدف، درک عمیق‌تری از بودن و هستی است که شامل تفسیر و تأمل در معنا و مفهوم تجربیات انسانی می‌شود (Walters, 1995)
جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها	داده‌ها از طریق مشاهدات مستقیم یا توصیفات جمع‌آوری شده و برای استخراج ساختارهای اساسی تحلیل می‌شوند.	داده‌ها شامل تعامل تفسیری با موضوع موردمطالعه هستند، به‌منظور درک معانی زیربنایی تجربیات.
برایند عملکرد (نتیجه)	کشف ویژگی‌های ضروری یا جوهره‌های تجربیات است.	ارائه درک عمیق‌تر و متن‌مند از بودن است که اغلب بر روی موضوعات هستی‌شناسی تمرکز دارد.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

مصاحبه در پژوهش پدیدارشناسی: لاس و گروهش تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای را برای انواع مصاحبه‌ها ارائه داده‌اند (محمدپور، احمد، ۱۴۰۲)، شامل:

- مصاحبه ساختارمند (ساخت‌یافته): این نوع مصاحبه برای شرایطی ایدئال است که پرسش‌ها نیاز به‌دقت زیاد دارند یا هنگامی که پرسش‌هایی با ماهیت کمی مطرح می‌شوند.
- مصاحبه نیمه‌ساختارمند (نیمه–ساخت‌یافته): این شکل از مصاحبه برای مواقعی کارآمد است که نیاز به گردآوری اطلاعات هم کمی و هم کیفی است.
- مصاحبه اکتشافی (ساختار نیافته) یا عمیق–ساخت‌نیافته: این نوع مصاحبه زمانی مفید واقع می‌شود که محور تحقیق بر موضوعات نو، حساس و دقیق است. علاوه بر این، در مصاحبه‌های پدیدارشناسی، محققین بیشتر به کاربرد مصاحبه‌های اکتشافی (عمیق– ساخت‌نیافته) تمایل دارند، چرا که این روش به آنها امکان می‌دهد تا درک و پاسخ‌های شرکت‌کنندگان را به نحو احسن کشف کنند. هدف اصلی، تشویق شرکت‌کننده به بازآفرینی تجربیات خود در زمینه موضوع مورد بررسی است

پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری در معماری: در تحلیل پدیدارشناختی در رشته معماری، دو روش اصلی وجود دارد که بر اساس فلسفه‌های هوسرل و هایدگر شکل گرفته‌اند. رویکرد توصیفی هوسرل، تمرکز خود را بر تجربیات مستقیم و خالصانه مکان معطوف می‌دارد و به دنبال ثبت دقیق و بی‌طرفانه‌ی فضاها و ساختارهای معماری است، بدون اینکه وارد تفسیرهای معنایی عمیق شود. در مقابل، رویکرد تفسیری هایدگر به دنبال فهم عمیق‌تری از چگونگی تأثیرگذاری مکان بر افراد است و اهمیت ویژه‌ای به زمینه‌های فرهنگی و تاریخی می‌دهد که چگونگی تجربه فضا را شکل می‌دهند. (Asadpour, 2021) در دیسیپلین معماری، استفاده از روش‌های پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری به ما امکان می‌دهد تا تجربه‌های فضایی و مکانی را از دو دیدگاه متفاوت بررسی کنیم. روش توصیفی هوسرل که بر تجربه‌های خالص و بی‌واسطه متمرکز است، به معماران کمک می‌کند تا فضاها را بادقت بالا و بدون تأثیرپذیری از پیش‌فرض‌های موجود توصیف کنند. این روش برای طراحی فضاهایی که تجربه‌های حسی و بصری را در خالص‌ترین شکل ممکن به کاربران ارائه می‌دهد، بسیار مفید است. از سوی دیگر، روش تفسیری هایدگر، فرایند طراحی و تجربه فضایی را در یک زمینه تاریخی و فرهنگی قرار می‌دهد، و به معماران امکان می‌دهد تا عمق بیشتری از معنای فضاها را درک کنند و چگونگی تأثیر آن‌ها بر رفتار و تجربیات کاربران را تحلیل نمایند. به‌کارگیری این دو روش در کنار هم می‌تواند به خلق معماری غنی‌تر و پاسخ‌گوی نیازهای متنوع جامعه کمک کند، زیرا هر دو رویکرد دیدگاه‌های متفاوتی به طراحان ارائه می‌دهند که می‌توانند تفاوت‌های عمده‌ای در نحوه طراحی و تجربه فضا ایجاد کنند. این تفاوت‌ها در جدول زیر خلاصه شده‌اند که نمایش‌دهنده‌ی تأثیرات این دو روش بر طراحی معماری و تفسیر آثار معماری است. این جدول برای درک بهتر و به‌کارگیری این دو روش پدیدارشناختی در مطالعات معماری است. (جدول ۳)

تعیین روش تحقیق پدیدارشناختی، چه توصیفی باشد چه تفسیری، مستلزم درک عمیق از اهداف مطالعه است. کافمن و همکاران به نکته‌ای اشاره کرده‌اند مبنی بر اینکه پدیدارشناسی توصیفی برای مطالعاتی ایده‌آل است که هدفشان کاوش در عمق یک پدیده ناشناخته یا نامفهوم پیشین است. در مقابل، بنر و دراکر نشان می‌دهند که پدیدارشناسی تفسیری، با تمرکز بر تجربیات زیسته و ویژگی‌های خاص محیطی که در آن اتفاق می‌افتند، از ترکیب معانی و ادراک به اشتراک گذاشته شده توسط پژوهشگر و شرکت‌کنندگان بهره می‌برد. این اختلاف‌نظر نشان‌دهنده اهمیت انتخاب روشی است که به‌خوبی با اهداف پژوهشی همسو باشد، ازاین‌رو پژوهشگران باید به‌دقت فلسفه‌ها و رویکردهای متدولوژیک هر دو روش را مدنظر قرار دهند. آنها نیازمند آنالیز مفروضات وجودی[۳۰] و معرفتی[۳۱] خویش هستند تا بتوانند روشی متناسب با نیازهای تحقیقی خود انتخاب کنند. در این راستا، پژوهشگرانی که در جستجوی کشف الگوهای جهانی و توصیفاتی از پدیده‌ها هستند، ممکن است توصیفی را ترجیح دهند، درحالی‌که کسانی که از کاوش در تفاوت‌های ظریف و تجربیات زیسته منحصربه‌فرد لذت می‌برند و به دنبال تفسیری عمیق از پدیده‌ها هستند، روش تفسیری را مناسب‌تر بیابند.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

جدول ۳- روش پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری در دیسیپلین معماری

جنبه	روش توصیفی	روش تفسیری
فلسفه و نظریه پایه	تمرکز بر درک و تجزیه‌وتحلیل خالصانه تجربیات بدون پیش‌فرض‌های موجود.	هرمنوتیکی و توجه به تجربیات به‌عنوان محصول تعامل بین افراد و زمینه‌های فرهنگی و تاریخی آن‌ها.
نقش مکان	توصیف واضح و موجز از تجربیات فضایی و مکانی بدون تفسیر یا ورود به عمق بیشتر معنایی آن.	تفسیر چگونگی تأثیرگذاری مکان بر افراد و تأثیرات متقابل آن‌ها، با درنظرگرفتن ابعاد فرهنگی و تاریخی.
تمرکز در طراحی	تأکید بر فرم و ساختار فیزیکی؛ تلاش برای درک و توصیف دقیق محیط به شکلی که تجربه‌گر تجربه می‌کند.	تأکید بر ارتباط عاطفی و تفسیری کاربر با فضا؛ تحلیل چگونگی تأثیر مکان بر روی کاربر و تأثیر تجربیات کاربر بر مکان.
روش‌های جمع‌آوری داده‌ها	تمرکز بر جمع‌آوری داده‌های خام و تجربه‌های مستقیم از مکان بدون هرگونه تأثیرپذیری از تفسیرهای قبلی. استفاده از مشاهدات مستقیم و مصاحبه‌هایی که تجربه‌های فردی را بدون تفسیر ثبت می‌کنند.	استفاده از تفسیرهای معنادار برای ارزیابی تجربیات و داده‌ها، با تأکید بر زمینه و سیاق‌های اجتماعی و فرهنگی. استفاده از مصاحبه‌های عمیق-نیمه‌ساخت‌یافته که به جستجوی معانی پنهان در تجربیات فردی می‌پردازند و تحلیل‌هایی که زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی را لحاظ می‌کنند.
تجزیه و تحلیل	بررسی توصیفی فرم‌ها و ساختارها در معماری پرداخته‌اند، بدون ورود به تفسیرهای عمیق‌تر فرهنگی. (Asadpour, 2021)	تفسیر تجربه‌های مکانی در معماری بر اساس زمینه‌های فرهنگی و تاریخی (Asadpour, 2021)
رویکرد به طراحی	ایجاد فضاهایی که به‌صورت خالصانه تجربه‌های بصری و حسی را تقویت می‌کنند، بدون افزودن تفسیرهای معنایی عمیق‌تر.	طراحی فضاهایی که تفاعلات معنادار بین انسان و محیط را فراهم می‌آورند، باتوجه‌به تفسیرهای فرهنگی و تاریخی.
مثال‌های کاربردی	تأکید بر فرم و ساختار به‌منظور ایجاد تجربه‌های مستقیم از محیط بدون تأثیرات پیشین. طراحی‌هایی که بر فرم و فضای خالص تأکید دارند، مثل موزه‌ها و سالن‌های نمایش که تمرکزشان بر روی تجربه بصری و حسی است.	طراحی‌هایی که به گفتمان و معنای فرهنگی پیرامون خود پرداخته و به تأثیر متقابل بین فرم، استفاده و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی می‌پردازند. طراحی‌هایی که به فرهنگ و هویت محلی تأکید دارند.
نتیجه‌گیری و کاربرد نهایی	تولید دانشی که به طراحی فضاهایی که به طور خالص و بدون پیش‌فرض به کاربران اجازه تجربه مستقیم می‌دهند، کمک می‌کند.	ارائه دیدگاه‌هایی که به طراحی فضاهایی که تجربیات کاربران را باتوجه‌به پیچیدگی‌های فرهنگی و تاریخی آن‌ها شکل می‌دهند، می‌پردازند.

این بخش باهدف فراهم‌آوردن زمینه‌ای برای شناخت روش‌های متنوع پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری که در ادامه مسیر تحقیق پیشرو تبیین خواهد شد، به تشریح مختصری از فلسفه پدیدارشناسی و کلیات روش‌شناختی توصیفی و تفسیری پرداخت. در بخش دوم، بازتاب روش‌های توصیفی و تفسیری از منظر پژوهشگران و محققین حوزه روش‌شناختی پدیدارشناسی گوناگون مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. (تصویر ۱) پاول کالایزی به‌عنوان نخستین متدولوژی از پنج روش پدیدارشناسی توصیفی در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.



تصویر ۱- دسته بندی روش‌های پدیدارشناسی

روش پدیدارشناسی توصیفی

روش پدیدارشناسی توصیفیِ پاول کولایزی[۳۲]: در روش کولایزی، محققان ابتدا با بررسی پیش‌فرض‌های خود در مورد پدیده‌ی موردمطالعه شروع می‌کنند. او خواستار آن است که پژوهشگران برای کشف باورها، نگرش‌ها، فرضیه‌ها و حدس‌های خود در مورد پدیده، آن‌ها را مورد پرسش قرار دهند. برخی از سؤالاتی که می‌توان پرسید عبارت‌اند از: «چرا من درگیر این پدیده هستم؟ تمایلات شخصی و

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

پیش‌فرض‌های من در مورد ارزش تحقیق چگونه می‌توانند بر چگونگی و ماهیت کاوش‌های من تأثیر بگذارند یا حتی آن‌ها را مغرضانه کنند؟» (Colaizzi, 1978, 55)

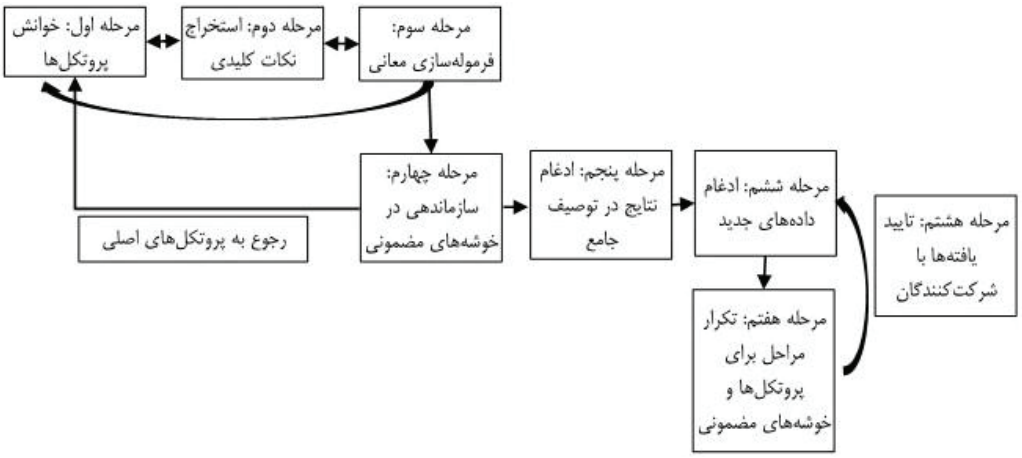
چالش براکت کردن در روش کولایزی: اما محققان چگونه متوجه می‌شوند که افکار آلوده‌کننده‌ی خود را حذف کرده‌اند؟ کولایزی از دیدگاه مرلوپونتی (۱۹۵۶) حمایت می‌کند که حذف کاملِ تمام پیش‌فرض‌ها امکان‌پذیر نیست. هرگز نمی‌توان به طور کامل تضمین کرد که محقق با موفقیت براکت کرده باشد. بااین‌حال، آنچه موردنیاز است، تغییر در نگرش محقق است تا بتواند خود را برای تجربه‌ی شرکت‌کننده حاضر کند. کولایزی پیشنهاد می‌کند که محققان در مرحله‌ی بعد، پیش‌فرض‌های خود را با پیش‌فرض‌های افراد دیگر مقایسه کنند. این مقایسه ممکن است به محققان در شناسایی برخی پیش‌فرض‌های اضافی که ممکن است ازقلم‌افتاده باشند، کمک کند. براکت کردن یک چالش مداوم برای محققان است. این یک فرایند است و چیزی نیست که بتوان در یک روز یا یک نشست انجام داد. محققان می‌توانند از تجربیات، سوگیری‌ها و پیش‌فرض‌های خود در مورد پدیده‌ی موردمطالعه، یک دفترچه یادداشت روزانه تهیه کنند. با شناسایی مداوم اطلاعات بیشتر برای کنارگذاشتن و براکت کردن، هر روز می‌توان ورودی‌های بیشتری به دفترچه یادداشت اضافه کرد. براکت کردن قبل از جمع‌آوری داده‌ها با هر شرکت‌کننده و در طول تجزیه‌وتحلیل داده‌ها انجام می‌شود تا باورهای محقق بر روند تحقیق تأثیر نگذارند. با پیشروی جمع‌آوری داده‌ها، محققان موارد بیشتری را برای براکت کردن دارند. توصیف هر شرکت‌کننده از تجربه‌ی موردمطالعه، قبل از مصاحبه با شرکت‌کننده‌ی بعدی باید براکت شود.

سؤال پژوهشی در روش کولایزی: سؤال پژوهشیِ معمول برای پژوهشی که از روش کولایزی استفاده می‌کند، می‌تواند به‌صورت «معنای تجربه‌ی... چیست؟» یا «ساختارِ اساسیِ تجربه‌ی... چیست؟» نوشته شود. محققان می‌توانند از پیش‌فرض‌های مورد پرسش قرار داده شده برای کمک به فرمول‌بندی سؤالات پژوهشی خود استفاده کنند. موفقیت سؤالات پژوهشی به میزان نزدیک‌شدن آن‌ها به تجربیات شرکت‌کنندگان از پدیده‌ی تحت مطالعه بستگی دارد.

گردآوری داده‌ها در روش کولایزی: کولایزی (۱۹۷۸) سه گزینه برای گردآوری داده‌ها در یک مطالعه‌ی پدیدارشناسی ارائه می‌کند: گزینه‌ی اول: درخواستِ پروتکل‌های کتبی است که در آن شرکت‌کنندگان تجربه‌ی خود را می‌نویسند. گزینه‌ی دوم: مصاحبه را به‌عنوان راه دیگری برای به‌دست‌آوردن داده‌ها معرفی می‌کند. مصاحبه‌ها باید ضبط و رونوشت شوند. کوالایزی از این نوع مصاحبه‌ها با عنوان «مصاحبه‌ی دیالوگ محور» یاد می‌کند. او توضیح می‌دهد که مصاحبه‌های دیالوگ محور نسبت به داده‌های مکتوب می‌توانند داده‌های غنی‌تری به دست دهند، زیرا محقق را ملزم می‌کند به ظرافت‌های گفتار و رفتار غیرکلامی شرکت‌کنندگان توجه کند. در طول مصاحبه، محقق باید به «گوش‌دادن مبتکرانه» [۳۳] مشغول باشد. کولایزی تأکید می‌کند که محققان در طول مصاحبه‌ها باید به شیوه‌ای منحصربه‌فرد «حاضر» باشند. محققان باید با بیش از گوش خود به شرکت‌کنندگانشان گوش دهند. آن‌ها باید کاملاً حاضر باشند. مصاحبه‌های دیالوگ محور باید در فضایی از اعتماد شکل بگیرد. اگر قرار است مصاحبه‌ای دیالوگ محور باشد، باید بین افرادی در سطوح برابر و بدون تمایز سلسله‌مراتب حرفه‌ای یا اجتماعی رخ دهد. کولایزی استدلال می‌کند که با کنارگذاشتن جایگاه‌های محقق و شرکت‌کننده، به‌جای آن می‌توان از هر دو به‌عنوان «هم پژوهشگر» یادکرد. گزینه‌ی سوم: نوع سومِ گردآوری داده‌های پدیدارشناسی برای کولایزی بر مشاهده‌ی رویدادهای زیست شده و توصیف ادراکی متمرکز است. از طریق مشاهده، محقق می‌تواند پدیده‌هایی را که قابل‌انتقال نیستند، بررسی کند. برای توصیف مشاهدات خود، باید «آنچه می‌بینیم، نه آنچه فکر می‌کنیم می‌بینیم» را توصیف کنیم (Colaizzi, 1978, 65) محققان برای بازگشت به آنچه واقعاً مشاهده می‌کنند، باید افکار آلوده‌کننده را حذف کنند. «روش توصیف ادراکی» همان روشی است که کولایزی آن را با مشاهده‌ی رویدادهای زیست‌شده همسو می‌داند. در اینجا، به‌جای خلاصه‌کردن حقایق ادراکی گسسته که منجر به درک اشیای مجزا می‌شود، محقق تلاش می‌کند به ادراک «جهان‌ها» دست یابد.

تحلیل داده‌ها در روش کولایزی: مراحل تحلیل داده‌ها که توسط کولایزی (۱۹۷۸) ارائه شده است را می‌توان در تصویر ۲ مشاهده کرد. کولایزی به کاربران بالقوه‌ی رویکرد خود هشدار می‌دهد که اغلب همپوشانی‌هایی بین مراحل وجود دارد و توالی آن‌ها باید انعطاف‌پذیر در نظر گرفته شود. پس از جمع‌آوری داده‌ها، محقق متن مصاحبه را بارها و بارها می‌خواند. سپس، جملات کلیدی از توصیفات شرکت‌کنندگان در مورد پدیده‌ی موردمطالعه استخراج می‌شود. اگر متن مصاحبه حاوی جملات کلیدی یکسان یا صرفاً مشابه باشد، می‌توان این تکرارها را حذف کرد. گام بعدی که به‌صورت «تعیین معانی» شناخته می‌شود، جایی است که محقق «جهشی نامطمئن» [۳۴] از آنچه شرکت‌کنندگان می‌گویند به آنچه که منظورشان است، انجام می‌دهد. معانی تعیین‌شده نباید هرگز ارتباط خود را با توصیف اصلی شرکت‌کننده کاملاً قطع کنند. در این مرحله، محقق سعی دارد معانی پنهانی را که در پروتکل‌های اصلی وجود دارد، کشف کند. (تصویر ۲)

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]



تصویر ۲- مراحل روش کولایزی برای تحلیل داده‌ها

روش‌شناسی پدیدارشناسی توصیفی آمادئو جورجی: در رویکرد پدیدارشناسی توصیفی جورجی (۲۰۰۹)، پژوهشگر ابتدا با اتخاذ نگرش صحیح کار را شروع می کند؛ این نگرش، همان تقلیل پدیدارشناسانه است. وقتی پژوهشگران این نگرش را اتخاذ می‌کنند، آنچه را که در آگاهی‌شان به‌عنوان یک حضور داده شده می‌پذیرند، نه به‌عنوان یک وجود. رویکرد جورجی، که مستقیماً بر فلسفه هوسرل (۱۹۸۳) استوار است، بر توصیف یک پدیده از درون فرآیند کاهش/تقلیل تمرکز دارد تا با کمک تخیل آزاد، جوهر آن پدیده را آشکار کند. جورجی فقط برای یک سطح از کاهش/تقلیل هوسرل فراخوان نمی‌دهد. سطح اول شامل شیئی است که به آگاهی ارائه می‌شود و به‌عنوان چیزی که حاضر است، همانطور که تجربه شده، فهمیده می‌شود و نه ادعایی درباره موجودیت آن به شکلی که تجربه شده است. سطح دوم کاهش/تقلیل پدیدارشناختی بر کنار گذاشتن یا در اصطلاح «اپوخه»، معرفت قبلی یا پیش‌فرض‌ها در مورد آنچه داده شده، متمرکز است. جورجی (۲۰۰۹) توضیح می دهد که اگرچه واژه «تقلیل/کاهش» به یک عقب‌نشینی دلالت دارد، در پدیدارشناسی برعکس، باعث افزایش حضور پژوهشگر در فعالیت آگاهی می‌شود. کنار گذاشتن/اپوخه به پژوهشگر اجازه می دهد تا توجه خود را بر تجربه حاضر متمرکز کند. مسئله این نیست که پژوهشگر تجربیات گذشته را فراموش کند، بلکه به جای آن، اجازه ندهد دانش گذشته‌اش، توصیفاتی که شرکت کنندگان ارائه می‌دهند را تحت تاثیر قرار دهد. این امر به پژوهشگران امکان می‌دهد تا به شکلی نقادانه نسبت به تجربیات شرکت کننده حساس باشند. در تمرین اپوخه برای پژوهشگران مفید است که فضایی آرام برای تامل بر تجربیات، افکار و احساسات گذشته خود بیابند. به چندین جلسه نیاز است تا محققان احساس کنند که پیش‌داوری‌ها و سوگیری‌های خود را به آگاهی‌شان آورده‌اند. این کار به آنان اجازه می‌دهد تا پذیراتر باشند و به آنچه که شرکت‌کنندگان می گویند گوش کنند. جورجی بر اهمیت «تغییر آزاد تخیلی» هوسرل در پژوهش‌ها تأکید دارد که این رویکرد به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا به جوهره‌ی عمیق‌تر پدیده‌ها دست یابد. این فرایند شامل بررسی چندگانه‌ی امکان‌ها و دیدگاه‌ها است تا معانی بنیادین تجربه‌ها شناسایی شوند. به‌ویژه، حذف ذهنی جنبه‌هایی از پدیده به بررسی اهمیت آن‌ها در تعریف کلی پدیده کمک می‌کند. این رویکرد توسط مثال چراغ‌مطالعه و اهمیت سوکت به‌عنوان عنصر حیاتی تشریح شده است. جورجی، در ترجیح بر «ساختار» به‌جای «جوهره»، تأکید می‌کند که پدیدارشناسی باید چندین معنای ثابت کلیدی و روابط بین آن‌ها را در نظر بگیرد. متدولوژی وی که تحولات تنویر کننده‌ای را در بر می‌گیرد که ذاتاً به توصیف‌های شرکت‌کنندگان مربوط می‌شوند، بر شفاف‌سازی این معانی بدون استفاده از نظریات بیرونی تمرکز دارد. باتوجه‌به پیش‌زمینه‌ی روان‌شناختی جورجی، این رویکرد در روان‌شناسی مورداستفاده قرار می‌گیرد، اما به‌گونه‌ای عمومی طراحی شده است که می‌تواند در سایر رشته‌های علوم اجتماعی با اتخاذ نگرش‌های مرتبط با آن رشته‌ها به کار رود.

پرسش پژوهش: پرسش پژوهشی مرسوم با استفاده از رویکرد جورجی این‌گونه تدوین می‌شود: «ساختار کلی پدیده چیست؟»

گردآوری و تحلیل داده‌ها: جورجی توضیح می‌دهد که یکی از معیارهای مصاحبه پدیدارشناسی این است که پژوهشگر تا حد ممکن توصیف کاملی از تجربه‌ای که شرکت‌کننده از سر گذرانده است، به دست آورد. در طول مصاحبه، پژوهشگر هرگونه تجربه گذشته یا نظریات موردعلاقه خود را کنار می‌گذارد تا هنگام کاوش در تجربه شرکت‌کننده، تحت‌تأثیر آن‌ها قرار نگیرد. مراحل رویکرد پدیدارشناسی توصیفی از نگاه جورجی (۲۰۰۹) که او آن را رویکردی «هوسرلیِ اصلاح‌شده» می‌نامد، به شرح زیر است. (جدول ۴)

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

جدول ۴- مراحل رویکرد پدیدارشناسی توصیفی جورجی

مرحله اول	درک کلیت متن	هنگام خواندن همه توصیفات پیاده‌سازی شده از پدیده موردمطالعه، پژوهشگر «نگرش کاهش/تقلیل پدیدارشناختی علمی» را اتخاذ می‌کند. جورجی (۲۰۱۲) چشم‌اندازی روانشناسانه را توصیف می‌کند، اما خاطرنشان می‌سازد که این چشم‌انداز به رشته تخصصی پژوهشگر بستگی دارد.
مرحله دوم	تعیین واحدهای معنایی	در مرحله تعیین واحدهای معنایی، پژوهشگران توصیفات را به بخش‌هایی با تغییرات معنادار تقسیم می‌کنند تا تحلیل دقیق‌تری از پدیده امکان‌پذیر شود. بر اساس دیدگاه جورجی، این واحدها که فاقد بار نظری هستند، به درک بهتر و کنترل‌شده‌تری از پدیده کمک می‌کنند و در تحلیل پدیدارشناسی، بدون افزودن یا کاستن از داده‌های اولیه، مورداستفاده قرار می‌گیرند. واحدهای معنایی که از دیدگاه هوسرل به‌عنوان لحظه‌های وابسته به هم تعریف می‌شوند، نقش کلیدی در تبدیل و تلفیق داده‌ها برای ساختاربندی پدیده دارند، و تأکید می‌شود که تمام جزئیات توصیف حفظ شوند تا یک تصویر جامع و دقیق ارائه دهند.
مرحله سوم	تبدیل گزاره‌های طبیعی به حساس پدیدارشناسی- روان‌شناختی	در سومین مرحله رویکرد جورجی، گزاره‌های با نگرش طبیعی شرکت‌کنندگان به گزاره‌هایی با حساسیت پدیدارشناسی- روان‌شناختی تبدیل می‌شوند که یک چالش بزرگ محسوب می‌شود. این فرایند شامل بازپرسی واحدهای معنایی برای شناسایی پیامدهای روان‌شناختی و سپس استفاده از «تغییر آزاد تخیلی» برای یافتن ساختارهای ثابت است که واقعیت‌ها را در بر می‌گیرند و معانی روان‌شناختی ثابت را حفظ می‌کنند، حتی اگر واقعیت‌ها متفاوت باشند. جورجی تأکید دارد که این معانی به سطحی از ثبات می‌رسند که قابل‌تعمیم به چندین واقعیت متفاوت است که این امر ادغام‌یافته‌ها و دستیابی به یک ساختار کلی پدیده را آسان‌تر می‌کند. استفاده از دو یا سه ستون برای تبدیل واحدهای معنایی به زبانی واضح که جنبه‌های روان‌شناختی را آشکار می‌سازد، پیشنهاد می‌شود. این رویکرد تأکید دارد که تحلیل بر تجربیات «دیگران» متمرکز است و هدف، تعمیم و ادغام نتایج به‌منظور ساختن ساختار کلی پدیده است.
مرحله چهارم	نوشتن ساختار کلی	بازبینی واحدهای معنایی تبدیل‌شده برای همه شرکت‌کنندگان؛ مقایسه، تضاد؛ شناسایی معانی اساسی و ارتباطات؛ بررسی نقش تشکیل‌دهنده‌ها در ساختار کلی؛ تمرکز بر روابط میان عناصر تشکیل‌دهنده.

روش‌شناسی پدیدارشناسی توصیفی آدریان ون کام[35] و کلارک موستاکاس[36]: ون کام (۱۹۸۷) هدف خود از توسعه روش‌شناسی پدیدارشناسی جدید در روان‌شناسی را توصیف و تحلیل علمی ساختارهای روان‌شناختی تجربیات انسان‌ها عنوان کرد. به عقیده ون کام، ساختارهای تجربیات موقعیتی که با روش‌شناسی قابل‌تأیید بیناذهنی توصیف می‌شوند، منشأ داده‌ها برای روان‌شناسی را فراهم می‌کنند. یکی از مفروضات اساسی ون کام این است که هسته تجربیات مشترک در افراد مختلف یکسان است. هدف روش او شناسایی اجزای ضروری و کافی یک تجربه است. او یک جزء ضروری از یک تجربه خاص را به‌عنوان «لحظه‌ای از تجربه تعریف کرد که درحالی‌که به‌صراحت یا به طور ضمنی در اکثر قریب به‌اتفاق توضیحات توسط نمونه تصادفی از آزمودنی‌ها بیان می‌شود، همچنین با توصیفاتی که آن را بیان نمی‌کنند سازگار است» (Van Kaam, 1983, 118) در رویکرد ون کام، تبیین[37] از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در فرایند تبیین، «آگاهی ضمنی از یک پدیده پیچیده به دانش صریح و فرموله شده از اجزای آن تبدیل می‌شود» (Van Kaam, 1966, 305) آگاهی روشن شامل اجزای ضروری و کافی تجربیاتی است که به طور دقیق نشان داده می‌شوند. ون کام هنگام توصیف روش‌شناسی خود، مشخصاً از اصطلاح «پرانتز گذاشتن» استفاده نکرد، اما تأکید داشت که محقق باید در تبیین خود به بیان آنچه در آگاهی داده می‌شود، اکتفا کند. او در این باره می‌گوید: «در طول فرایند تبیین، او نباید خود را در هیچ فلسفه‌ورزی ضمنی، چه فرویدی، چه رفتارگرایانه، چه محرک-پاسخ، چه یونگی، یا هر مکتب دیگری، درگیر کند» (Van Kaam, 1966, 306). ون کام معتقد بود محققانی که باتجربه تحلیل شده خود شروع می‌کنند، در معرض خطر تعصب از همان ابتدا هستند. هیچ تعصب نظری نباید وجود داشته باشد. (جدول ۵)

سؤال تحقیق: یک نمونه از سوال تحقیق متداول در یک مطالعه مبتنی بر روش‌شناسی ون کام این است: «اجزای اساسی و کافی پدیده... چه هستند؟» توضیح: در روش ون کام، تأکید بر شناسایی ویژگی‌های ضروری و بنیادینی است که یک تجربه یا پدیده را تعریف می‌کنند. سؤال تحقیق باهدف کشف این اجزاء طراحی می‌شود.

جمع‌آوری داده‌ها: ون کام (۱۹۸۳) در توضیح تحلیل پدیدارشناختی خود، از نمونه تجربه «حس ناب درک شدن»[38] استفاده کرد تا نشان دهد چگونه با استفاده از روش های خود یک مصاحبه را شروع کند. دستورالعمل‌های ون کام در مورد جمع‌آوری داده مشخص و مستقیم هستند. او یک موقعیت خاص را پیشنهاد می دهد تا شرکت‌کنندگان بتوانند تجربیات خود را حول آن شکل دهند.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

تحلیل داده‌ها: رویکرد تحلیلی ون کام شامل شش مرحله‌ی مشخص است: طبقه‌بندی اولیه داده‌ها، کاهش عبارات مبهم، حذف توصیف‌های نامرتبط، شناسایی فرضیه‌ها، اعمال توصیفات فرضی بر روی نمونه‌ها برای بازنگری و تطبیق، و در نهایت شناسایی معتبر پدیده مطالعه شده. این فرایند با انتخاب تصادفی نمونه‌ها و تحلیل توصیفات آزمودنی‌ها آغاز می‌شود، سپس عبارات مبهم کاهش‌یافته و توصیفات نامربوط حذف می‌شوند. شناسایی اولیه فرضیه‌ها و اعمال آن‌ها بر روی نمونه‌های جدید برای اطمینان از مطابقت و درصدی از آزمودنی‌ها انجام می‌شود، منتهی به تدوین یک توصیف معتبر و جامع از پدیده که اجزای ضروری آن توسط اکثریت توصیفات آزمودنی‌ها تأیید شده است.

جدول ۵- مقایسه روش شناسی ون کام و موستاکاس

ویژگی	روش ون کام	روش موستاکس
توافق بیناذهنی	استفاده از داوران خبره	عدم استفاده از داوران خبره
تغییرات تخیلی	مورداستفاده قرار نمی‌گیرد	مورداستفاده قرار می‌گیرد
اندازه نمونه	احتمالاً بزرگ‌تر	احتمالاً کوچک‌تر
مراحل اضافه	ندارد	شامل مراحل اضافی توصیف انفرادی
محصول نهایی	بیان ضروریات و تعریف آنها	توصیف ترکیبی کل تجربه

پدیدارشناسی توصیفی کارین دالبرگ[۳۹]: رویکرد پژوهشی زیست‌جهان تأملی[۴۰] بر فلسفه‌های هوسرل (۱۹۷۰)، مرلو-پونتی (۱۹۹۶) و گادامر (۲۰۰۴) استوار است. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) رویکرد خود را با زمینه مشترک پدیدارشناسی و هرمنوتیک توسعه دادند. این یک رویکرد باز است و روشی با مجموعه قواعد ثابت نیست. پژوهشگران زیست‌جهان تأملی، در نظر گرفته می‌شوند کسانی که «در کالبد جهان» حضور دارند. (Merleau-Ponty, 1968) همانطور که آنها در رابطه بین خود و جهان مشارکت می کنند، آن را تجربه می‌کنند و می‌خواهند آن را توصیف کنند. گشودگی و انعطاف‌پذیری نسبت به پدیده‌های موردمطالعه، بسیار مهم هستند و نیازمند نگرش بازتابانه از سوی پژوهشگران است و نه نگرش طبیعی. گشودگی به توانایی غافلگیر شدن و حساس بودن به موارد غیرمنتظره و پیش‌بینی نشده در مورد آنچه شرکت‌کنندگان توصیف می‌کنند، اشاره دارد. هر دو سنت پدیدارشناسی و هرمنوتیک مربوط می‌شوند به محققانی که پدیده‌ها را همانطور که خود را آشکار می‌کنند مطالعه می‌کنند و نه با تحمیل ایده‌های از پیش تصور شده بر آنها. پژوهشگران زیست‌جهان تأملی باید نسبت به معنا همانطور که ارائه می‌شود، گشوده بمانند. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) استفاده از مفهوم «تقلیل پدیدارشناختی» را به‌عنوان گام اولیه‌ای بنیادین در پژوهش پدیدارشناسی مورد نقد قرار داده‌اند، به دلیل بار فلسفی این اصطلاح، آن‌ها به‌جای آن، اصطلاح «مهارکردن»[۴۱] را پیشنهاد می‌کنند. آن‌ها معتقدند که «مهارکردن» همچون هنری است که در آن پژوهشگران بر تجربه زیسته و بازتاب درونی خود از جهان زیسته تمرکز می‌کنند. این رویکرد تأکید دارد بر یک نگرش باز و دریافتی که به پدیده اجازه می‌دهد تا خود را آشکار سازد. این رویکرد شامل سه جنبه کلیدی است:

۱. مهار پیش فهم‌های پژوهشگران،

۲. تمرکز بر درک کلیت رویداد،

۳. تأکید بر نگرشی که به‌جای «در پرانتز گذاشتن»، به سمت «مهارکردن» پیش فهم‌ها حرکت می‌کند.

در پژوهش پدیدارشناسی، اصطلاح «مهارکردن» به‌جای «در پرانتز گذاشتن» ترجیح داده می‌شود تا تأکید بر نگرشی انعکاسی و دقیق در تحقیق علمی ایجاد شود. این تغییر نگرش بر پذیرش این واقعیت استوار است که محققان، به‌عنوان بخشی از جهان زیسته، قادر به کنارگذاشتن کامل پیش فهم‌های خود نیستند؛ بلکه می‌توانند با آگاهی از این پیش فهم‌ها، درکی از رویداد را «مهار» نمایند. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) تأکید می‌کنند که مهارکردن نه یک تکنیک روش‌شناسی، بلکه هنری است که در آن محقق باید به‌گونه‌ای آگاهانه از قضاوت‌های نابجا پرهیز کند و پیش فهم‌های خود را در تحلیل نقادانه داده‌ها کنترل نماید. این رویکرد به محقق امکان می‌دهد تا پدیده‌ها را بدون هیچ قضاوتی، در حالت «واقعی» خود مشاهده کند، و از این طریق به یک درک عمیق‌تر از داده‌ها دست یابد.

سؤال تحقیق: شیوه رایج نوشتن یک سؤال تحقیقی، هنگام استفاده از رویکرد دالبرگ و همکاران، این است: «ماهیت تجربه... چیست؟»

جمع‌آوری داده‌ها: در رویکرد زیست‌جهان تأملی، جمع‌آوری داده‌ها می‌تواند از طریق متدهای مختلفی چون مصاحبه، زندگی‌نامه، مشاهده، و کارهای میدانی صورت گیرد. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) تأکید می‌کنند که در حین تعامل با شرکت‌کنندگان، محققان باید توازنی بین نزدیکی و فاصله بازخوردی را حفظ کنند، این توازن را «انعطاف پژوهش زیست‌جهانی»[۴۲] نامیده‌اند. آنها بیان می‌دارند که فرایند جمع‌آوری داده در

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

تحقیقات پدیدارشناختی توصیفی و هرمنوتیک از اصول مشابهی پیروی می‌کند، اما تفاوت‌هایی در زمینه تجزیه‌وتحلیل داده‌ها مشاهده می‌شود. تحلیل پدیدارشناختی توصیفی به دنبال شناسایی ساختار اساسی پدیده است، درحالی‌که تحلیل هرمنوتیکی به تفسیر معطوف است. هر دو رویکرد بر معنا تمرکز دارند. اصل حرکت بین «کل-اجزا-کل»[۴۳] برای درک معنا ضروری است که به آن «قاعده هرمنوتیکی» یا «دور هرمنوتیکی» گفته می‌شود. رادنیتسکی[۴۴] (۱۹۷۰) «مارپیچ»[۴۵] را ترجیح می‌دهد، زیرا نشان‌دهنده‌ی یک فرایند باز در هر دو سر است که دالبرگ و همکاران نیز از این اصطلاح استفاده می‌کنند.

تحلیل داده‌ها: در مورد تحلیل توصیفی دالبرگ و همکاران در یک مطالعه پدیدارشناختی، پس از تمرکز بر متن پیاده شده به‌عنوان یک کل، حالا توجه بر بخش‌های مختلف آن متمرکز می‌شود. ازآنجاکه محققان نمی‌توانند کل متن را به یکباره تحلیل کنند، آن را به قسمت‌های کوچک‌تری به نام «واحدهای معنا» تقسیم می‌کنند تا به درک عمیق‌تری از داده‌ها دست یابند. به‌عنوان یک مرحله واسطه در مسیر رسیدن به ساختار معنا، محققان می‌توانند خوشه‌هایی از معنا بسازند. دالبرگ و همکاران خاطرنشان کردند که این خوشه‌های معنابخشی از نتایج نیستند. این خوشه‌ها صرفاً الگویی موقتی از معانی را فراهم می‌کنند تا معنای اساسی و ساختار پدیده موردمطالعه را شناسایی کنند. هنگامی که محقق از خوشه‌های معنا راضی باشد، لازم است که به متن کل بازگردد، حالا مجهز به درکی گسترده‌تر از آنچه ابتدا تصور می‌شد. خوشه‌های معنا باید در ارتباط با هم قرار داده شوند تا الگویی حاصل شود که پدیده را به همان صورتی که محقق در جستجوی جوهره، معانی اساسی و ساختار معنایی آن است، توصیف کند. جوهر یک ساختار چیزی است که یک پدیده را به آنچه که هست تبدیل می‌کند و بدون آن، دیگر آن پدیده نخواهد بود. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) جوهره‌ها را به‌عنوان امری گشوده، نامحدود و قابل پذیر توصیف کردند. جوهره‌ها هرگز به طور کامل مورد بررسی یا توصیف قرار نمی‌گیرند. برای روشن ساختن جوهره، محققان نیاز دارند از طریق پرسیدن سؤالاتی از متن، به بازجویی آن بپردازند. پرسش‌هایی مثل: «آنچه گفته می‌شود چیست؟ و چگونه گفته می‌شود؟ آیا متن حاوی اظهارنظرهایی متعارض است؟ آیا شرکت‌کننده بیش از یک درک را بیان می‌کند؟»

مقایسه پنج روش‌شناسی پدیدارشناختی توصیفی: تصویر زیر یک بررسی آکادمیک درباره مقایسه روش‌شناسی‌های مختلف گام‌های اجرایی در چارچوب پدیدارشناسی را ارائه می‌کند. تکنیک‌های تحلیلی موردبحث شامل رویکردهای کولایزی، جورجی، و ون‌کام است که هر یک ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارند و از زمینه مشترک پدیدارشناسی داکوینز نشئت گرفته‌اند. (Beck, 1994) به طور خاص، رویکرد کولایزی (۱۹۷۸) از سایر رویکردها متمایز می‌شود، زیرا تنها روشی است که شامل یک مرحله اعتبارسنجی نهایی است و در آن بازگشت به شرکت‌کنندگان برای تأیید یافته‌ها در نظر گرفته شده است. از سوی دیگر، رویکرد ون‌کام (۱۹۸۳) تأکید ویژه‌ای بر ایجاد اجماع بین‌الذهنی بین داوران متخصص در هر یک از مراحل تحلیل دارد که این ویژگی آن را از سایر روش‌ها متمایز می‌کند. در مقابل، رویکردهای مطرح شده توسط جورجی (۲۰۰۹) و دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) از این منظر قابل‌توجه هستند که نتیجه‌گیری‌ها به طور انحصاری به تحلیل پژوهشگر بستگی دارند و نیازی به اعتبارسنجی از سوی شرکت‌کنندگان یا استفاده از داوران متخصص را احساس نمی‌کنند. جورجی استدلال می‌کند که استفاده از داوران در این زمینه نامناسب است، و اظهار داشت که «فرد به‌عنوان یک منتقد نیمه‌حرفه‌ای به داور نیازی ندارد» (Giorgi, 1989, 77) در تحلیل داده‌ها، کولایزی، ون کام، و موستاکاس از تکرارهای بی‌دلیل اجتناب می‌کنند، درحالی‌که جورجی به همراه دالبرگ و همکارانش بر این جنبه تمرکز نمی‌کنند. جورجی، در راستای حفظ کامل‌بودن توصیفات ارائه شده توسط مشارکت‌کنندگان، اهمیتی به حذف موارد تکراری نمی‌دهد. به گفته کولایزی، پژوهشگران می‌توانند از پیش‌فرض‌های بازجویی شده خود در زمینه پدیده موردمطالعه برای توسعه پرسش‌های تحقیق استفاده کنند. ون کام، با این رویکرد مخالف است و بیان می‌کند که آغازکردن تحقیق با تجارب تحلیل شده شخصی می‌تواند از ابتدا منجر به سوگیری شود. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) تأکید می‌کنند که روند بازاندیشی نقادانه برای پژوهشگران ضروری است تا بتوانند با تأمل بر جهان زیسته خود، از تأثیر پیش‌داوری‌های ناخودآگاه بر روند تحقیق پرهیز کنند. اگرچه ون کام و دالبرگ و همکاران به مفهوم تغییر آزاد تخیلی اشاره نمی‌کنند، کولایزی، جورجی و موستاکاس این مفهوم را مورد بررسی قرار می‌دهند. شناخت دقیق جزئیات و قوت و ضعف‌های هر یک از رویکردهای روش‌شناسی پدیدارشناسی توصیفی، به پژوهشگران در انتخاب رویکرد مناسب برای مطالعه‌شان کمک می‌کند. به‌عنوان‌مثال، استفاده از رویکرد کولایزی در صورت عدم امکان دریافت بازخورد از مشارکت‌کنندگان برای پیش‌نویس تحلیل نامناسب است. در مقابل، رویکرد ون کام برای مطالعات با نمونه‌های بزرگ مناسب می‌تواند باشد. پژوهشگران باید منابع اولیه مرتبط با رویکرد انتخابی خود را به طور کامل مطالعه کنند تا بتوانند یک مطالعه پدیدارشناختی توصیفی اصولی و دقیق طراحی کنند و از ترکیب گمراه‌کننده رویکردهای متفاوت اجتناب نمایند. (جدول ۶)

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

جدول ۶- تلخیص مراحل چندگانه روش‌شناسی پدیدارشناختی توصیفی

محقق	گام/ روش
پاول کولایزی	گام اول: خواندن تمام توصیفات ارائه شده توسط شرکت‌کنندگان جهت کسب حس کلی نسبت به آن‌ها
	گام دوم: بازگشت به هر پروتکل و استخراج عبارت‌های با اهمیت
	گام سوم: حذف بیانات تکراری
	گام چهارم: شرح و بسط معنای هر عبارت با اهمیت، که به‌عنوان "فرمول‌بندی معانی" شناخته می‌شود
	گام پنجم: سازماندهی معانی فرمول‌شده در خوشه‌هایی از مضامین
	گام ششم: ارجاع این خوشه‌های مضامین به پروتکل‌های اولیه به‌منظور اعتبارسنجی
	گام هفتم: نتایج بدست آمده تا این مرحله در توصیفی جامع از پدیده مورد مطالعه تلفیق می‌شوند
	گام هشتم: فرمول‌بندی توصیف جامع پدیده مورد بررسی در عبارتی به وضوح ممکن جهت شناسایی
	گام نهم: اعتبارسنجی با بازگشت به هر شرکت‌کننده و پرس و جو درباره یافته ها تا این مرحله
آدریان ون‌کام	گام اول: ایجاد و گروه‌بندی فهرستی از گزاره‌های توصیفی با توافق داوران متخصص.
	گام دوم: تبدیل گزاره‌های مبهم و هم‌پوشان به توصیفات دقیق‌تر با توافق داوران
	گام سوم: حذف عناصر غیرذاتی و نمایش ترکیبات پدیده با دیگران.
	گام چهارم: نگارش شناسایی و شرح فرضی پدیده.
	گام پنجم: آزمون شرح فرضی با نمونه‌های تصادفی و بازبینی در صورت نیاز.
	گام ششم: تایید نهایی شناسایی پدیده بر اساس مراحل انجام‌شده.
آمادئو جورجی	گام اول: خواندن کامل توصیف برای درک کلی متن توسط پژوهشگر.
	گام دوم: تفکیک واحدهای متمایز توصیف شده توسط شرکت‌کنندگان با نگاهی روانشناختی، انجام شده از منظر تخصصی پژوهشگر.
	گام سوم: تبدیل گزاره‌ها به گزاره‌های پدیدارشناسی روانشناختی.
	گام چهارم: ادغام واحدهای معنایی در یک بیانیه سازگار که ساختار تجربه نام دارد.
	گام پنجم: نگارش یک ساختار مشخص برای هر شرکت‌کننده و سپس تدوین یک ساختار کلی.
کلارک موستاکس	گام اول: استخراج و دسته‌بندی اولیه گزاره‌ها مرتبط با پدیده.
	گام دوم: تقلیل و حذف گزاره‌های غیرضروری و جایگزینی با عبارات کلیدی دقیق‌تر.
	گام سوم: خوشه‌بندی و تم‌بندی بر اساس شباهت‌های معنایی.
	گام چهارم: بازبینی و شناسایی نهایی تم‌ها و اجزای ثابت.
	گام پنجم: شرح بافت‌شناختی تجربیات فردی.
	گام ششم: استخراج ساختار کلی تجربیات فردی.
	گام هفتم: تحلیل جامع تجربیات با تلفیق رویکردهای بافت‌شناختی و ساختاری.
	گام هشتم: ارائه شرح جامع و واحد تجربیات گروه با در نظر گرفتن شباهت‌ها و تفاوت‌ها.
کارین دالبرگ	گام اول: تعمق در متن رونویسی‌شده: با متن به‌صورت یک واحد کامل و با توجه به ارتباطات ساختاری بین بخش‌ها تعامل کنید.
	گام دوم: تقسیم متن به واحدهای معنایی: متن را به قطعات کوچک‌تر و معنادار به نام واحدهای معنایی تقسیم کنید
	گام سوم: خوشه‌بندی معنایی: واحدهای معنایی را بر اساس شباهت‌های موضوعی یا مفهومی در خوشه‌های مرتبط دسته‌بندی کنید.
	گام چهارم: بازگشت به متن: با دیدگاه گسترده‌تری که از تحلیل واحدهای معنایی به دست آمده، مجددا به متن رجوع کنید.
	گام پنجم: پیوند خوشه‌های معنایی: روابط بین خوشه‌ها را شناسایی و یک الگوی راهنما برای درک پدیده ایجاد کنید
	گام ششم: ماهیت ساختاری پدیده: جوهر و ماهیت اصلی ساختار پدیده را تعریف کنید.
	گام هفتم: شناسایی اجزاء ساختاری: عناصر تشکیل‌دهنده ساختار پدیده و جنبه‌های محیطی و زمینه‌ای آن را مشخص کنید.

انتخاب یکی از روش‌های پدیدارشناسی توصیفی: در انتخاب روش‌شناسی پدیدارشناسی توصیفی، محققان با چالش تعیین رویکـردی کـه بهتـرین سازگاری را با اهداف تحقیق و نمونه موردنظر دارد، مواجه هستند. بررسی رویکردهای ارائه شده توسط کولایزی، جورجی، ون کام، موسـتاکاس، و دالبرگ به پژوهشگران کمک می‌کند تا بر اساس ویژگی‌های خاص پژوهش خود، انتخاب مطلوبی داشته باشند. به‌عنوان‌مثال، دسترسی به نمونه‌های

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

آماری بزرگ، استفاده از رویکرد ون کام را ممکن می‌سازد که برای تحلیل‌های توصیفی دقیق و گسترده نیازمند نمونه‌های فرعی منتخب است. به همین ترتیب، اگر امکان بازگشت به مشارکت‌کنندگان برای اعتبارسنجی یافته‌ها محدود باشد، رویکرد جورجی، که از بازبینی یافته‌ها توسط شرکت‌کنندگان اجتناب می‌کند، ممکن است مناسب‌تر باشد. علاوه بر این، پژوهشگران باید در نظر داشته باشند که انتخاب روش‌شناسی تنها به‌اندازه نمونه محدود نمی‌شود، بلکه دسترسی مجدد به مشارکت‌کنندگان نیز می‌تواند عاملی تعیین‌کننده باشد. کولایزی با نام‌گذاری شرکت‌کنندگان به‌عنوان «هم-پژوهشگران»[۴۶] تأکیدی بر اهمیت مشارکت آنها در فرایند تحقیق دارد. در مقابل، دالبرگ و همکاران رویکردی باز و انعطاف‌پذیر را پیشنهاد می‌دهند که استفاده از روش‌های متنوع گردآوری داده را تسهیل می‌کند و برای محققانی که با محدودیت‌هایی در جمع‌آوری نمونه مواجه هستند، مناسب است. (جدول ۷) به طور خلاصه، تصمیم‌گیری در خصوص روش‌شناسی مناسب نیازمند ارزیابی دقیق اهداف تحقیق، ویژگی‌های نمونه، و امکانات دسترسی مجدد به مشارکت‌کنندگان و... طبق جدول فوق است. این فرایند انتخاب نه‌تنها زمینه‌ای برای بررسی دقیق روش‌های پدیدارشناسی توصیفی فراهم می‌کند؛ بلکه پایه‌ای برای آشنایی با روش‌های تفسیری جهان زیسته در مطالعات بعدی نیز می‌شود.

جدول ۷- ارزیابی تطبیقی روش‌های پدیدارشناسی توصیفی

معیار/ روش	کولایزی (Colaizzi)	ون کام (Van Kaam)	جورجی (Giorgi)	موستاکاس (Moustakas)	دالبرگ (Dahlberg)
اعتبارسنجی یافته‌ها	دارای مرحله اعتبارسنجی نهایی و بازگشت به شرکت‌کنندگان	تأکید بر اجماع بین‌الذهنی بین داوران متخصص	بدون نیاز به اعتبارسنجی از شرکت‌کنندگان یا داوران	بدون نیاز به اعتبارسنجی از شرکت‌کنندگان یا داوران	بدون نیاز به اعتبارسنجی از شرکت‌کنندگان یا داوران
تکرار داده‌ها	اجتناب از تکرار بی‌دلیل	اجتناب از تکرار بی‌دلیل	تکرار داده‌ها را کمتر محدود می‌کند	اجتناب از تکرار بی‌دلیل	تکرار داده‌ها را کمتر محدود می‌کند
رویکرد به پیش‌فرض‌ها	استفاده از پیش‌فرض‌های استنطاق شده برای توسعه پرسش‌های تحقیق	آغاز تحقیق با تجارب تحلیل شده شخصی می‌تواند به سوگیری بیانجامد	استفاده از داوران را نامناسب است	استفاده از تجارب تحلیل شده شخصی در آغاز تحقیق	تغییر آزاد تخیلی ندارد، تأکید بر بازاندیشی نقادانه
دسترسی به شرکت‌کنندگان	شرکت‌کنندگان به‌عنوان «هم‌پژوهشگران» در نظر گرفته می‌شوند	نیازمند دسترسی مجدد به مشارکت‌کنندگان برای اعتبارسنجی	فرایند تحقیق بیشتر به تحلیل مستقل پژوهشگر وابسته است	دسترسی محدود به مشارکت‌کنندگان در فرایند تحلیل	بازاندیشی نقادانه برای جلوگیری از پیش‌داوری‌های ناخودآگاه
انعطاف‌پذیری روش‌شناسی	کمتر انعطاف‌پذیر، مراحل مشخص	انعطاف‌پذیر در تحلیل، اما نیاز به اجماع	انعطاف‌پذیری بالا در تحلیل داده‌ها	انعطاف‌پذیری بالا در تحلیل، کمتر در فرایندهای تأیید	انعطاف‌پذیر، با تأکید بر بازاندیشی نقادانه
تاکید بر جهان زیسته	کمترین تاکید بر جهان زیسته به دلیل ساختار مشخص	تاکید متوسط، بستگی به اجماع دارد	تاکید زیاد بر تجربیات و جهان زیسته مشارکت‌کنندگان	تاکید زیاد بر جهان زیسته و تجربیات عمیق مشارکت‌کنندگان	تاکید شدید بر بازتاب تجربیات زیسته بدون پیش‌داوری
دقت تحلیل داده‌ها	دقت بالا با ساختار مشخص و مراحل اعتبارسنجی	دقت متوسط، به دلیل نیاز به اجماع متخصصین	دقت بالا، متکی به تحلیل پژوهشگر	دقت بالا، تحلیل عمیق با تأکید بر تجارب تحلیل شده	دقت بالا با تأکید بر بازاندیشی و درک عمیق تجربیات زیسته
تعامل با داده‌ها و فرایند تحلیل	تحلیل ساختارمند با تمرکز بر ارائه دقیق و کامل تجربیات شرکت‌کنندگان	تحلیل مبتنی بر اجماع و بررسی تفسیرهای مختلف توسط داوران	تحلیل عمیق با تاکید بر تفسیر پژوهشگر و استقلال تحلیلی	تحلیل فردی توسط پژوهشگر با استفاده از تجارب شخصی و بینش‌ها	تحلیل باز و چندوجهی با تاکید بر بازاندیشی و تفکر نقادانه

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

پدیدارشناسی تفسیری

پدیدارشناسی هرمنوتیکی مکس ون‌منن[۴۷]: ون‌منن (۲۰۱۷) پدیدارشناسی را علم استفاده از مثال‌ها تعریف کرده است. در این روش تحقیق، استفاده از مثال‌ها نقشی کلیدی دارد. پژوهشگران با بررسی نمونه‌ای خاص از یک پدیده یا تجربه، به شناخت عمیق‌تری از معنای آن دست می‌یابند. ون مانن در سال ۲۰۱۴، پدیدارشناسی را به‌عنوان رویکردی متفاوت از سایر روش‌های تحقیق معرفی کرد که در آن محققان جهان را آن‌گونه که در تجربه روزمره وجود دارد، مطالعه می‌کنند، بدون آنکه نیازی به تئوری‌پردازی پیشین باشد. هدف از این روش‌شناسی، کشف شگفتی‌های نهفته در ظهور پدیده‌ها است. ون مانن توضیح داده است که رویکرد پدیدارشناختی هرمنوتیکی او بر پایه بازتاب و تفسیر تجربه‌ها با استفاده از زبانی دقیق و ابزارهای تفسیری حساس استوار است، به‌گونه‌ای که تجزیه‌وتحلیل پدیدارشناسی، تفسیر و توصیف را آسان و قابل‌فهم می‌کند (Van Manen, 2014, 26). وی می‌افزاید: «پدیدارشناسی، بیشتر از آنکه یک مجموعه‌قواعد مشخص برای تحقیق باشد، یک جستجو برای درک معنای تجربه‌های پیش از تأمل است». (Van Manen, 2014, 24) هدف پدیدارشناسی درک ماهیت یک پدیده است. دو مؤلفه کلیدی «اپوخه» (تعلیق) و «تحویل یا فروکاهش پدیدارشناسانه» در این راستا اهمیت دارند. تحویل مستلزم پرسش مستمر درباره‌ی چگونگی جلوه‌گری یک پدیده است. پژوهش پدیدارشناسانه به دنبال کشف بینش‌های معنادار است. ون‌منن (۱۹۹۰) به ما یادآوری می‌کند که تحویل صرفاً یک روش تحقیق نیست، بلکه نگرشی پدیدارشناسانه است که باید اتخاذ شود. هدف از تحویل، دستیابی به تجربه پیشاتأملی در جهان از طریق اپوخه است. برای درک معنای یک تجربه، لازم است با نگرشی باز و شگفت‌زده بر آن تأمل کنیم .تحویل نگرشی شگفت‌زده را فراهم می‌کند که تنها به اندازه‌ی کافی عقب‌نشینی می‌کند «تا به تماشای اشکال تعالی بنشینیم که همچون جرقه‌هایی از آتش به پرواز درمی‌آیند؛ این نگرش، رشته‌های «حیث التفاتی» را که ما را به جهان پیوند می‌دهند، شل می‌کند و در نتیجه آن‌ها را به توجه ما می‌رساند.»(Merlea-Ponty, 1962, xiii). تحویل یا فروکاستن هرمنوتیکی به یک نگاه ناب عاری از پیش فهم‌های مختلف منجر نمی‌شود. این امر امکان‌پذیر نیست. در عوض، منجر به تداوم گشودگی برای زیرسؤال‌بردن فرضیات و پیش فهم‌ها می‌شود. از نظر ون‌منن (۲۰۱۴)، تعلیق‌کردن یک نظریه یا بدنه‌ی دانش درباره‌ی یک موضوع به معنای نادیده‌گرفتن آن نیست، بلکه به معنای بررسی آن برای یافتن امکاناتش برای «استخراج حساسیت‌های پدیدارشناسانه» است. (Van Manen, 2014, 226) استفاده از صفت «زیسته» با تجربیات، نشان‌دهنده‌ی زیستن از طریق تجربه‌ای پیشاتأملی یا غیر نظریه‌پردازانه است. همان‌طور که ون‌منن (۲۰۱۷) توضیح می‌دهد: «در لحظه‌ای که بر یک تجربه زیسته تأمل می‌کنیم، خود آن لحظه‌ی زندگی دیگر سپری شده است و بهترین کاری که از ما برمی آید این است که به‌صورت گذشته‌نگرانه تلاش کنیم تجربه را بازیابی کنیم و سپس به حس اولیه یا اصالت آن چیزی که تجربه در آن لحظه گریزان شبیه بود بیندیشیم.» (Van Manen, 2017, 812) چالش پیشروی یک پدیدارشناس، بازیابی معانی زیسته‌ی یک‌لحظه است، با این دقت که نباید معانی را به‌صورت تم‌های پوزیتیویستی [موضوع‌گرایانه] یا توصیفات عینیت‌یافته [موضوعی‌شده] تبدیل به شی کند. به گفته‌ی ون‌منن (۱۹۹۰)، پژوهش پدیدارشناسانه‌ی هرمنوتیکی از برهم‌کنش پویای شش مرحله تشکیل شده است: ۱. روی‌آوردن به پدیده‌ای که به‌طورجدی ما را علاقه‌مند می‌کند و به جهان متعهد می‌سازد. ۲. بررسی تجربه همان‌طور که آن را زندگی می‌کنیم، نه آن‌طور که مفهوم‌پردازی می‌کنیم. ۳. تأمل در مورد تم‌های اساسی که مشخصه‌ی پدیده هستند. ۴. توصیف پدیده از طریق هنر نوشتن و بازنویسی. ۵. حفظ یک رابطه‌ی آموزشی قوی و جهت‌دار با پدیده. ۶. ایجاد تعادل در بافت پژوهش با درنظرگرفتن اجزاء و کل (Van Manen, 2017, 30-31)

سؤال پژوهش: هدف پدیدارشناسی، تبدیل تجربه‌ی زیسته به بیان متنیِ گوهر [ذات] آن تجربه است. هنگامی که پژوهشگر به ماهیت تجربه‌ی زیسته روی می‌آورد، نیازمند تدوین یک سؤال پژوهشی پدیدارشناسانه است. ماهیت یک تجربه‌ی زیسته‌ی خاص چیست؟ ماهیت آن چگونه است؟

گردآوری داده: پس از تدوین سؤال پژوهشی، نوبت به گردآوری داده می‌رسد. در روش پدیدارشناسی، محقق در وهله‌ی اول، به سراغ کاوش در تجربه‌ی زیسته‌ی پدیده می‌رود. تجربه‌ی شخصیِ خودِ محقق، نقطه‌ی آغازی برای این کاوش به شمار می‌آید. محققان، پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌های خود درباره‌ی پدیده را آشکار می‌کنند. ون‌منن (۱۹۹۰) معتقد است که آگاهی محقق از تجربه‌ی شخصی‌اش نسبت به پدیده موردمطالعه، می‌تواند به او سرنخ‌هایی برای جهت‌گیری در قبال پدیده ارائه دهد. در گام بعدی، محقق اقدام به گردآوری توصیفات تجربی پدیده از دیگران می‌کند. ون‌منن (۱۹۹۰) روش‌های متعددی را برای گردآوری تجارب افراد دیگر پیشنهاد می‌دهد، از جمله: نوشتن گزارش، مصاحبه، مشاهده، توصیفات تجربی موجود در ادبیات، زندگینامه‌ها، دفترچه‌های خاطرات، روزنامه‌ها، هنر به‌مثابه منبعی برای تجربه‌ی زیسته.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

پاتریشیا بنر[۴۸] روش پدیدارشناسی تفسیری: رویکرد پدیدارشناسی تفسیری پاتریشیا بنر (۱۹۹۴) کاربرد سه استراتژی تفسیریِ به‌هم‌پیوسته او یعنی شناسایی نمونه‌های الگو، نمونه‌های بارز و تحلیل تماتیک شرح داده شده است. از نظر بنر، پدیدارشناسی هایدگری روشی نظام‌مند برای تفسیر متن پیاده‌شده از مصاحبه‌ها و مشاهدات است. پدیدارشناسیِ او منجر به توضیح و پیش‌بینی‌ای می‌شود که به فهم و انتخاب می‌انجامد، نه دستکاری و کنترل. تفسیر با تحلیل کل متن آغاز شده، سپس به بخش‌های مختلف متن می‌رود و در نهایت، این تفسیرها با یکدیگر مقایسه می‌شوند. در چرخه هرمنوتیکی، رفت‌وبرگشتی بین بخش‌ها و کل وجود دارد. در اینجا محقق برای جستجوی اشتراکات در معناها، وارد گفتگو با متن می‌شود. محققان تمرین‌های تأملی انتقادی در مورد سوگیری‌ها و پیش‌فرض‌های خود انجام می‌دهند تا حس گشودگی ایجاد کنند، به‌گونه‌ای که بتوانند سؤالاتی را بشنوند که ممکن است قبل از تحلیل متن به آنها فکر نکرده باشند. محققان در ابتدای مطالعه به‌وضوح پیش‌فرض‌های خود را بیان می‌کنند تا موقتی بودنشان مدنظر قرار گیرد. آنها همچنین باید اجازه دهند پیش‌فرض‌هایشان با تفسیر دیدگاه‌های مشارکت‌کنندگان به چالش کشیده و دگرگون شوند. تحلیل تفسیریِ محقق شامل شفاف‌سازی تمایزها و شباهت‌ها بین موارد مختلف برای شناسایی دسته‌های کلی یا تم‌های کلی است. محققان با ارائه معانی و تمایزهای کیفی، در پی دستیابی به درک عمیق‌تری از متن برای خواننده هستند. در تفسیر متن، محققان می‌پرسند: «من حالا چه چیزی را می‌دانم یا می‌بینم که قبل از شروع مطالعه متن، انتظارش را نداشتم یا درک نمی‌کردم؟» (Benner, 1994, 101) بنر هشدار داد که اگر دیدگاه‌های خود محقق به چالش کشیده نشده یا گسترش نیافته باشد، کیفیت تحقیق به دلیل خطر اتکای محققان صرفاً به پیش‌فرض‌هایشان، می‌تواند زیر سؤال برود. به اعتقاد بنر، فهم و درک باید از نظر تاریخی بررسی شوند. محققان باید روند درک خود را پیگیری کنند. به‌عنوان‌مثال: «وقتی متن را از این جنبه درک کردم، این مسائل و تم‌ها را دیدم؛ اما وقتی شروع به بررسی داستان‌ها و رویدادهای متضاد و شنیدن استدلال‌های خاص متنی کردم، توانستم مسائل جدید و دریچه‌های جدیدی را ببینم.» (Benner, 1994, 101)

گردآوری داده‌ها: بنر (۱۹۹۴) در متدولوژی پدیدارشناسی تفسیری، بر اهمیت اجرای مصاحبه‌ها به شکلی طبیعی و صمیمی تأکید کرده و استفاده از زبان روزمره و محاوره‌ای را توصیه می‌کند. این استراتژی به شرکت‌کنندگان اجازه می‌دهد تا تجربیات و احساسات خود را بدون محدودیت‌های زبانی انتزاعی یا تخصصی بیان کنند، به این ترتیب، فضایی راحت‌تر و ارتباطی صادقانه‌تر ایجاد می‌شود. در این رویکرد، روایت‌گویی نقش کلیدی دارد؛ زیرا به شرکت‌کنندگان امکان می‌دهد تا داستان‌ها و تجربه‌های شخصی خود را به شکلی غنی و معنادار توصیف کنند. لزوم گوش دادن دقیق و عدم قطع کردن روایت‌های شرکت‌کنندگان از سوی پژوهشگر، برای اطمینان از انعکاس دقیق تجربیات و دیدگاه‌های آن‌ها، حیاتی است. بنر (۱۹۹۴) بر اهمیت استفاده از زبان تخیلی و تصویرساز در مصاحبه‌ها تأکید کرده و معتقد است که این نوع بیان به شرکت‌کنندگان اجازه می‌دهد تا تجربیات و احساسات خود را به شکلی غنی‌تر و کامل‌تری ارائه دهند. در رویکرد پدیدارشناسی تفسیری، فرآیند روایت‌گویی حیاتی است، زیرا به افراد این فرصت را می‌دهد که داستان‌های شخصی خود را به نحوی طبیعی و غیررسمی بازگو کنند. بنر همچنین رویکردهای گوش دادن باز و فعال را مورد تأکید قرار می‌دهد، که در آن پژوهشگران به دقت گوش می‌دهند و سپس برداشت‌های خود را از گفته‌های شرکت‌کنندگان بیان می‌کنند، به این ترتیب از درک متقابل اطمینان حاصل می‌کنند. استفاده از مصاحبه‌های مکرر به‌عنوان یک استراتژی برای کنترل سوگیری و تأیید صحت تفسیر بسیار مفید است، زیرا به شناسایی الگوهای نوظهور و جلوگیری از تأکید بر عناصر غیرمعمول کمک می‌کند، و در نهایت فرصتی برای رسیدن به یک درک مشترک فراهم می‌آورد. گردآوری داده‌ها می‌تواند شامل منابع متنوعی از جمله مشاهده‌ی مشارکتی، نوارهای ویدئویی، اسناد، رسانه‌ها و عکس‌ها باشد. همچنین، عکس‌ها و نوارهای ویدئویی می‌توانند جنبه‌های موقعیتی را افشا کنند که ممکن است مورد توجه پژوهشگر قرار نگرفته باشند. اجازه‌دادن به شرکت‌کنندگان برای گرفتن عکس از تجربه خود می‌تواند این مزیت را داشته باشد که از احساسات و نگرانی‌های آنها که شاید در مصاحبه وجود نداشته باشد، باخبر شوید.

تحلیل داده‌ها: بنر (۱۹۸۵) سه استراتژی تفسیری را برای برجسته سازی ادعاهای خاص در متن معرفی می‌کند: نمونه‌های الگو[۴۹]، نمونه‌های بارز[۵۰] و تحلیل تماتیک. این رویکردها هم به‌عنوان ابزارهای کشفی و هم به‌عنوان شیوه‌های ارائه مطالب عمل می‌کنند. نمونه الگو به مواردی اشاره دارد که نماینده الگوهای معنایی قابل تشخیص هستند و عموماً به‌عنوان نقطه ورودی برای تحلیل استفاده می‌شوند، که از طریق آنها شفافیت و وضوح ایجاد می‌شود و شناسایی موارد مشابه با ویژگی‌های کمتر محسوس تسهیل می‌گردد. این استراتژی‌ها به پژوهشگران کمک می‌کنند تا با رفت و برگشت بین بخش‌های متفاوت متن و کلیت آن، ناهماهنگی‌ها و جنبه‌های گیج‌کننده را شناسایی و تحلیل کنند. مقایسه نمونه‌های الگو با یکدیگر به پژوهشگر امکان می‌دهد که بینش‌هایی درباره معنا و روابط معنادار به دست آورد و به خواننده این امکان را می‌دهد که به درک عمیق‌تری از تجربیات مشارکت‌کنندگان دست یابد. نمونه بارز از نمونه الگو کوچکتر است، اما می‌تواند نمونه‌ای قوی از یک تعامل معنادار خاص را نیز نشان دهد. این امر به دیگران کمک می‌کند تعاملات معنادار مشابه را در موقعیت‌های مختلفی که دارای ویژگی‌های متمایز هستند، شناسایی کنند.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

تحلیل تماتیک سومین استراتژی تفسیری بنر (۱۹۸۵) است. در تحلیل تماتیک، پژوهشگر بین بخش‌هایی از متن و بخش‌های تحلیل، رفت و برگشت می‌کند تا تمایزها و شباهت‌ها را در موارد مختلف روشن کند. این جابجایی می‌تواند از تم‌ها و موقعیت‌ها و از تحلیل‌های تماتیک به موارد نمونه باشد. الگوهای معنادار به جای واحدهای کوچک مانند کلمات یا عبارات شناسایی می‌شوند. بنر استدلال می‌کرد که با هر سه استراتژی تحلیلی و ارائه، پژوهشگر باید مستندات کافی از مصاحبه‌ها ارائه کند تا خوانندگان بتوانند یافته‌ها را اعتبارسنجی کنند.

تحلیل پدیدارشناسی تفسیری جاناتان اسمیت[۵۱]: تحلیل پدیدارشناسی تفسیری (IPA) [۵۲] از رشته‌ی روان‌شناسی سرچشمه می‌گیرد. (Smith et al., 2009) اسمیت (۲۰۱۰) روش خود را تحلیل پدیدارشناسی تفسیری نامید که بیانگر ماهیت دوگانه این رویکرد است. یکی از این رویکردها بررسی تجربیات شرکت‌کنندگان از جهان و ارائه یک دیدگاه از درون است. رویکرد دوم این است که دسترسی به تجربیات شرکت‌کنندگان توسط برداشت‌های خود پژوهشگر پیچیده می‌شود. برداشت‌هایی که برای درک جهان شرکت‌کنندگان از طریق تفسیر موردنیاز هستند. اصول کلیدی که در محور این رویکرد قرار دارند شامل موارد زیر است: ۱. تحقیق بر کاوش «خود پدیده» متمرکز است (Smith et al., 2009, 186) که همان تجربه پدیدارشناختی شرکت‌کننده است، ۲. پژوهشگران در تعامل تفسیری شدیدی با توضیحات ارائه شده توسط شرکت‌کننده هستند، و ۳. توضیحات هر شرکت‌کننده از تجربه‌اش به‌تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. IPA سه‌پایه نظری اصلی دارد: پدیدارشناسی، هرمنوتیک، و اصالت تجربه[۵۳]. اسمیت (۲۰۱۷) مفهوم «اصالت تجربه» به توجه ویژه به جزئیات و تمرکز بر معنای چیزی برای یک فرد معین اشاره دارد. این کار شامل بررسی دقیق یک تجربه خاص برای هر شخص است.

سؤالات تحقیق: ازآنجایی‌که IPA به بررسی دقیق تجربیات می‌پردازد، اسمیت و همکاران (۲۰۰۹) پیشنهاد می‌کنند که سوال تحقیق نباید در مقیاس بسیار بزرگی مطرح شود. سوالات پژوهشی اولیه باید بر درک شرکت‌کنندگان از تجربیاتشان متمرکز باشد. سوالات تحقیق باید باز و به سمت معناسازی هدایت شوند. در روش اسمیت و همکاران، پژوهشگران می‌توانند سؤالات تحقیق ثانویه یا نظریه‌محور نیز داشته باشند. این نوع سؤالات فقط در مرحله تفسیری تجزیه و تحلیل قابل پاسخگویی هستند. سؤالات تحقیق ثانویه با تئوری درگیر می‌شوند اما آن را آزمایش نمی‌کنند.

گردآوری و تجزیه‌وتحلیل داده‌ها: مصاحبه‌های عمیق، به‌ویژه در روش (IPA)، از اهمیت بالایی برخوردار هستند و می‌توانند به شکل‌های نیمه‌ساختاریافته یا بدون ساختار انجام شوند. اسمیت و همکاران (۲۰۰۹)، به پژوهشگران کیفی توصیه می‌کنند که از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۶ تا ۱۰ سوال باز برای بزرگسالان استفاده کنند. این فرآیند شامل تعیین حوزه‌ی گسترده‌ای برای بحث، انتخاب و سازمان‌دهی موضوعات، تصمیم‌گیری در مورد عبارات سوال باز، و بازبینی لیست سوالات توسط دیگران است. پژوهشگران با تجربه ممکن است به سمت مصاحبه‌های بدون ساختار گرایش یابند، که به پاسخ‌های شرکت‌کننده برای هدایت جلسه تکیه دارد. همچنین، اسمیت و همکاران به کارگیری طرح‌های جسورانه‌تر را پیشنهاد می‌دهند، از جمله مصاحبه‌های مکرر با شرکت‌کنندگان یا اجرای یک طرح طولی، به منظور کاوش پدیده از زوایای مختلف. اسمیت و همکاران (۲۰۰۹) شش گام را برای روش IPA جهت تجزیه و تحلیل توصیفات ارائه شده در مصاحبه‌های شرکت‌کنندگان تهیه کرده‌اند: (جدول ۸)

جدول ۸- تجزیه و تحلیل داده ها به روش اسمیت

گام ۱	خوانش و بازخوانی	پژوهشگران خود را در داده‌ها غرق می‌کنند و رونوشت مصاحبه‌های شرکت‌کنندگان را مکرراً می‌خوانند.
گام ۲	نکته‌برداری اولیه	پژوهشگران شروع به نوشتن در حاشیه رونوشت‌ها می‌کنند. می‌توان سه نوع نکته یادداشت کرد: یادداشت‌های توصیفی: تمرکز بر محتوای آنچه شرکت‌کننده درباره پدیده موردمطالعه به اشتراک گذاشته است. یادداشت‌های زبانی: بررسیِ ویژه استفاده شرکت‌کننده از زبان. یادداشت‌های مفهومی: تمرکز بر درگیری پژوهشگر در سطح تفسیری و مفهومی‌تر.
گام ۳	توسعه تم‌های نوظهور	پژوهشگران در اینجا یادداشت‌های اکتشافی خود را برای تعیین تم‌های نوظهور و جدید تجزیه‌وتحلیل می‌کنند. کل روایت تکه‌تکه می‌شود تا داده‌ها دوباره سازماندهی شوند.
گام ۴	ارتباط بین تم‌های نوظهور	در ابتدای این مرحله، پژوهشگران مجموعه‌ای از تم‌های نوظهور را در هر رونوشت در اختیار دارند. این تم‌های نوپدید به ترتیب ارائه آنها در رونوشت‌ها طبقه‌بندی می‌شوند. اکنون چالش پژوهشگران این است که به دنبال ارتباطات بین تم‌های موجود در هر رونوشت باشند تا آنها را به هم پیوند دهند.
گام ۵	روایت دیگر	اکنون پژوهشگران به رونوشت یا روایت شرکت‌کننده بعدی می‌روند و روند را تکرار می‌کنند.
گام ۶	کشف و جستجوی الگوها	این کارویژه‌ای است که پژوهشگران به دنبال تم‌های قدرتمندتر می‌گردند و بررسی می‌کنند که چگونه تمی از یک روایت به روشن‌کردن روایت دیگر کمک می‌کند. گاهی باید تم‌ها را تغییر نام داد یا بازپیکربندی کرد.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

کارین دالبرگ و روش پدیدارشناسی تفسیری هرمنوتیک: اصول متدولوژیکی تفسیری بر هرمنوتیک زیست‌جهان استوارند. (Dahlberg et al., 2008) «تفسیر هرمنوتیکی مستلزم ورود به‌نوعی گفتگو با متن است. دالبرگ و همکاران تأکید داشتند که پژوهشگران نه در تحلیل توصیفی و نه در تحلیل هرمنوتیکی، از گام‌های ثابت و سخت‌گیرانه‌ای پیروی نمی‌کنند.» (Dahlberg et al., 2008, 273) گشودگی نسبت به پدیده مورد بررسی امری حیاتی تلقی می‌شود. روش‌های جمع‌آوری داده اساساً در پژوهش پدیدارشناختیِ جهان زیسته و هرمنوتیکیِ آنها یکسان هستند. بااین‌حال، در خلال تحلیل داده‌ها، تفاوت‌ها به‌روشنی پدیدار می‌شوند. تحلیل پدیدارشناختی توصیفیِ دالبرگ و همکاران به توصیف یک ساختار بنیادین در پدیده موردمطالعه می‌پردازد، درحالی‌که تحلیل هرمنوتیکی آنها، هرچند که هر دو معطوف به معنا هستند، تفسیر را نیز در برمی‌گیرد. هم پدیدارشناسی توصیفی و هم سنت‌های هرمنوتیکی به این امر اهتمام دارند که پژوهشگران پدیده‌ها را به همان شکلی که آشکار می‌شوند بررسی کنند و نه اینکه ایده‌های از پیش‌پنداشته‌شده را بر آنها تحمیل کنند. البته، این گشودگی مبتنی بر یک رویکرد علمی و دقیق است که با رویکرد غیربازتابیِ وضعیت طبیعی تفاوت دارد. در تفاسیر متدولوژیک علمی، پرسش‌های زیر باید موردتوجه قرار گیرند: یک: چه داده‌هایی در تفسیر به کار رفته‌اند و چگونه گردآوری شده‌اند؟ دوم: چه سؤالاتی طرح شده‌اند؟ سوم: گشودگی چگونه در عمل پیاده شده است؟ چهارم: آیا یک تفسیر خاص واقعاً بیانگر درکی از پدیده موردتوجه است یا شیء دیگری در کانون تمرکز قرار دارد؟ پنجم: میزان ارتباط و تناسب تفاسیر چگونه تأیید شده است؟ ششم: (و شاید مهم‌تر از همه) پیش فهم پژوهشگر چه تأثیری بر تفسیر داشته است؟ (Dahlberg et al., 2008, 278) پژوهشگر تحلیل هرمنوتیکی خود را با خواندن متون به‌صورت کلی آغاز می‌کند تا درکی ابتدایی از پدیده به دست آورد. دالبرگ و همکاران اذعان دارند که این خوانش اولیه هنوز دربرگیرنده‌ی تفسیر نیست. بااین‌حال، پس از این خوانش اول، پژوهشگران گفتگویی با متن را آغاز می‌کنند تا سرنخ‌هایی از معنای مستتر در آن را آشکار سازند. پژوهشگر به طور فعال داده‌ها را زیر سؤال برده و بازجویی می‌کند. برای مثال، پژوهشگر چنین می‌اندیشد: «به نظر می‌رسد این بخش از متن دربردارنده این معناست. آیا معنای مشابهی در جای دیگری از این متن به چشم می‌خورد؟ من این بخش را به این شیوه تفسیر می‌کنم. آیا چیزی در این متن وجود دارد که با این تفسیر در تضاد باشد؟» دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) توضیح می‌دهند که در جریان این گفتگو با متن، دیدگاه پژوهشگران از نگاه صرف به متن به‌عنوان یک شیء و ابژه، به سمت چیزی که می‌توان با آن مکالمه کرد تغییر می‌کند. محققان شروع به پرسیدن سؤال از متن می‌کنند در خصوص چه چیزی و چگونه گفته شده، در مورد محتوای آن، و در باب معنای آن. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) چند مثال ارائه کردند: اول: آیا یک تفسیر خاص واقعاً بیانگر درکی از پدیده موردتوجه است یا شیء دیگری در کانون تمرکز قرار دارد؟ دوم: اظهارات متفاوت در چارچوب روایتِ یک فرد واحد چگونه با یکدیگر همخوانی دارند؟ سوم: آیا مصاحبه‌شونده درکی فراتر از یک مورد را بیان می‌کند؟ چهارم: اگر چنین است، آیا این درک‌ها با هم هم‌راستا هستند؟ پنجم: آیا بیانات یا مشاهدات متضادی نیز وجود دارد؟ (Dahlberg et al., 2008, 253) پس از کسب درک اولیه از داده‌ها در تحقیقات پدیدارشناختی تفسیری، ساختاری اولیه شامل مضامین و زیر مضامین توسط پژوهشگران تدوین می‌شود تا به شفاف‌سازی معانی کمک کند. این فرایند به گفتگوی تفسیری جدید با متن‌ها و ارائه تفسیرهای آزمایشی منجر می‌شود که در طول آن پژوهشگران تلاش می‌کنند تا تمامی داده‌های مرتبط با پدیده مورد بررسی را پوشش دهند. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) بر اهمیت این مرحله در فرایند تحلیل تفسیری و ضرورت ارزیابی دقیق تفسیرها قبل از پیشروی به سطوح بالاتری از انتزاع تأکید دارند، همچنین بر اصل کل–اجزا–کل به‌عنوان یک راهنمای حیاتی برای فهم عمیق‌تر تأکید می‌کنند. در نهایت، تفسیرهای آزمایشی در سطوح پایین‌تر مورد مقایسه قرار می‌گیرند تا درک جامع‌تری از پدیده و تفسیر اصلی شکل بگیرد که در این سطح، تفسیرها به‌نوعی معقولیت و انتزاع بیشتری دست می‌یابند و با تئوری‌های موجود همخوانی دارند، ولی همچنان به‌احتمال تفسیرهای متفاوت از یافته‌های قبلی باز هستند. دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) معیارهایی برای ارزیابی اعتبار تفاسیر آزمایشی ارائه کردند: ۱. منبع یک تفسیر آزمایشیِ معتبر باید صرفاً یک قطعه واقعی از داده‌ها باشد. تفسیری که بخش قابل‌توجهی از همان داده‌ها را بدون تبیین باقی بگذارد، ضعیف تلقی می‌شود. ۲. در خصوص یک تفسیر آزمایشیِ معتبر نباید هیچ تفسیر دیگری وجود داشته باشد که به همان اندازه یا به شکلی معنادارتر همان داده‌ها را توضیح دهد. ۳. نباید هیچ تناقضی در داده‌های پشت یک تفسیر آزمایشیِ معتبر وجود داشته باشد. (Dahlberg et al., 2008, 288) دالبرگ و همکاران (۲۰۰۸) خواستار مطالعات کیفیِ دقیق‌تری شدند. آنها هشدار دادند که مطالعات با زیربنای فلسفی و معرفت‌شناختی ضعیف ممکن است به «آش شله‌قلمکاری از روش‌ها» منجر شوند. آنها در ادامه چنین اظهار داشتند که: پدیدارشناسی، هرمنوتیک و رویکرد پژوهش بازتابی جهان زیسته، یک معرفت‌شناسی منسجم را ارائه می‌کنند که شالوده‌ای محکم برای پژوهش شکل می‌دهد؛ پایه و اساسی استوار که مانع خطای علمی پژوهشگر می‌شود و درعین‌حال غنا و زیبایی جهان زیسته را هم حفظ می‌کند. (Dahlberg et al., 2008, 350)

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

مقایسه چهار روش‌شناسی پدیدارشناختی تفسیری: ون‌منن (۱۹۹۰) و بنر (۱۹۹۴) بر اهمیت اجرای چندین مصاحبه با هر شرکت‌کننده به‌منظور بهبود توانایی تفسیر داده‌ها تأکید کرده‌اند. رویکرد منحصربه‌فرد ون‌منن شامل تفسیر مشارکتی از طریق برگزاری سمینارها یا کارگروهی پژوهشی است. این دو پژوهشگر، مفاهیمی چون «بدن زیسته»[۵۴] و «زمان زیسته»[۵۵] را به‌عنوان عناصر اصلی برای فهم معانی عمیق تجارب بررسی شده معرفی کرده‌اند. دالبرگ و همکارانش (۲۰۰۸) تحلیل خود را با استفاده از «دور هرمنوتیک» که دارای چندین سطح است، ارائه داده‌اند. بنر در سال ۱۹۹۴ به سه استراتژی تفسیری متفاوت شامل «موارد پارادایمی»، «نمونه‌ها» و «تحلیل مضمونی» متوسل شد. ون‌منن همچنین تحلیل مضمونی را با رویکردهایی نظیر «کل‌نگر»، «گزینشی» یا «جزئی‌نگر» توصیه کرده و میان مضامین «اصلی» و «فرعی» تمایز قائل شده است. درحالی‌که اسمیت، فلاورز و لارکین (۲۰۰۹) مضامین را به «فراگیر» و «تابع» دسته‌بندی کرده‌اند. رویکرد اسمیت و همکاران بر پایه یادداشت‌برداری اولیه استوار است و این یادداشت‌ها به «توصیفی»، «زبانی» و «مفهومی» تقسیم‌بندی می‌شوند. ویژگی منحصربه‌فرد رویکرد ون‌منن در این است که توسعه مضامین می‌تواند از طریق استفاده از منابع هنری نظیر شعر، ترانه و آثار هنری دیگر به دست آید. (جدول ۹)

جدول ۹- تلخیص مراحل چندگانه روش‌شناسی پدیدارشناختی تفسیری

محقق	گام/ روش
ماکس ون منن	گام اول: اندیشه و تأمل پدیدارشناسانه تفسیری به‌عنوان یک رویکرد فلسفی و کیفی در پژوهش برای کاوش عمیق تجربیات زیسته و درک معانی پنهان در آن‌ها.
	گام دوم: انجام تحلیل مضمونی با سه رویکرد: کل‌نگر برای درک جامع مضامین، گزینشی برای تمرکز بر بخش‌های برجسته، و جزئی‌نگر برای تحلیل دقیق هر سطر به‌منظور شناسایی مضامین ظریف
	گام سوم: استفاده از منابع هنری برای استخراج مضامین مرتبط با تجربیات انسانی از آثار ادبی، فیلم‌ها، نقاشی‌ها و غیره.
	گام چهارم: تفسیر اطلاعات از طریق گفتگوهای عمیق و هدفمند برای فهم تجربیات شرکت‌کنندگان و کشف مضامین نوین.
	گام پنجم: تحلیل مشارکتی از طریق کار گروهی یا سمینارهای پژوهشی، بهره‌گیری از خرد جمعی برای غنی‌سازی تفسیر مضامین و ایجاد بینش‌های جدید.
	گام ششم: تشخیص مضامین تصادفی و بنیادی، تمایز بین مضامین سطحی و فرعی در مقابل مضامینی که ماهیت عمیق پدیده مورد پژوهش را منعکس می‌کنند.
	گام هفتم: نگارش پدیدارشناسانه تفسیری با استفاده از زبانی توصیفی، دقیق و استعاری برای منتقل کردن تجربه زیسته به خواننده.
	گام هشتم: توجه به نقش زبان در بیان تجربیات توسط مشارکت‌کنندگان و استفاده از آن برای تفسیر عمیق‌تر.
	گام نهم: استفاده از مثال‌ها و نمونه‌های متنوع برای روشن‌تر ساختن مضامین و اجتناب از محدودیت به نمونه‌های خاص.
	گام دهم: حفظ یک رابطه پداگوژیک با پدیده، متمرکز بر حفظ یک پیوند آموزشی و معرفت‌آفرین بین پژوهش و پدیده مورد مطالعه.
	گام یازدهم: متعادل‌سازی بستر پژوهش با در نظر گرفتن همه اجزاء و کل پژوهش برای دستیابی به تعادل و فهم جامع‌تر.
پاتریشیا بنر	گام اول: توسعه چارچوب پرسشی و کاوش استراتژی‌های مواجهه با موضوع پژوهش از طریق طرح سوالات اساسی و بررسی روش‌های ارتباطی با شرکت‌کنندگان.
	گام دوم: انجام تمرینات تفکر انتقادی برای شناسایی و کاهش سوگیری‌ها و پیش‌فرض‌های پژوهشگر به‌منظور فراهم آوردن زمینه‌ای برای تفسیر عاری از پیش‌داوری.
	گام سوم: انتخاب روش‌های گردآوری داده‌ها، اعم از مصاحبه‌های فردی یا گروهی، مشاهده مشارکتی، و استفاده از مواد مستند بر اساس اهداف تعیین‌شده پژوهش.
	گام چهارم: آغاز گفتگوی تفسیری و تحلیل داده‌ها به‌صورت همزمان با اولین مصاحبه، تأکید بر فرایند پویا و مستمر تحلیل.
	گام پنجم: ترجیح داده شدن مصاحبه‌های چندگانه با شرکت‌کنندگان برای دستیابی به فهم عمیق‌تر از تجربیات آنها.
	گام ششم: شناسایی و تحلیل تفاوت‌ها و اشتراکات میان تجربیات شرکت‌کنندگان، مبتنی بر پنج محور: موقعیت، تجسم، زمانمندی، دل‌مشغولی‌ها و معانی مشترک.
	گام هفتم: تمرکز فرایندهای تفسیری بر تحلیل دقیق رخدادهای مشخص به‌عنوان واحدهای اصلی برای تحلیل.
	گام هشتم: اجرای سه راهبرد تفسیری مرتبط شامل استفاده از موارد پارادایمی برای شناسایی الگوها، نمونه‌ها برای نمایش ماهیت موضوع و تحلیل مضمونی برای استخراج مضامین کلیدی و عمقی.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

محقق	گام/ روش
لارکین و اسمیت[1]	گام اول: انجام یک خوانش دقیق و تفکیکی از اولین مورد مطالعه به‌منظور کسب درکی جامع از جزئیات و مفاهیم اساسی مورد نظر.
	گام دوم: اجرای یادداشت‌برداری اولیه، شامل ثبت نظرات توصیفی برای ثبت مشاهدات دقیق، نظرات زبانی به‌منظور تحلیل دقیق بیان و ظرافت‌های زبانی و نیز نظرات مفهومی برای آنالیز مفاهیم کلیدی و استخراج اولیه‌ی مضامین.
	گام سوم: توسعه و دسته‌بندی مضامین نوظهور از مطالعه، از طریق شناسایی و سازماندهی ایده‌ها و مضامینی که به طور پیشینی مشخص می‌شوند.
	گام چهارم: کاوش و تحلیل روابط میان مضامین نوظهور برای فهم بهتر و عمیق‌تر از پدیده مورد بررسی از طریق بررسی ارتباطات و پیوندهای میان مضامین.
	گام پنجم: گذر به مطالعه‌ی موارد بعدی با استفاده از فرایندهای مشابه به‌منظور توسعه و تعمیق بیشتر فهم ما از پدیده.
	گام ششم: جستجو و شناسایی الگوها در میان موارد مطالعه شده با تمرکز بر مضامین فراگیر به‌عنوان مضامین مشترک در تمام یا بیشتر موارد و همچنین مضامین فرعی که در تعداد محدودی از موارد تکرار شده‌اند.
	گام هفتم: این روند آکادمیک اطمینان حاصل می‌کند که پژوهش یک تحلیل سیستماتیک و چندبعدی از تجربیات زیسته را پوشش دهد، به واسطه شناسایی، تحلیل، و تفسیر دقیق مضامین مرتبط با پدیده مورد نظر
دالبرگ و نیستروم[2]	گام اول: انجام خواندن اولیه متون به‌منظور کسب درک ابتدایی و آشنایی با مفاهیم اساسی پدیده مورد مطالعه، بدون درگیری با تفسیرهای پیچیده.
	گام دوم: آغاز تحلیل دقیق متون برای شناسایی نشانه‌ها و سرنخ‌هایی که به تفسیر عمیق‌تر معانی کمک می‌کند.
	گام سوم: تشکیل ساختار ابتدایی بر اساس مضامین اصلی و فرعی مشترک به‌منظور سهولت در فرایند تفسیر معانی نهفته.
	گام چهارم: تعمیق گفتگوی تفسیری با متن از طریق بررسی موشکافانه‌ی رابطه بین اجزاء و کل، و ارائه تفاسیر آزمایشی در ابتدای مارپیچ هرمنوتیکی.
	گام پنجم: استفاده از دانش و نظریات موجود برای تعمیق تفسیر، ضمن اجتناب از اتکا پیش‌فرض به این منابع برای جلوگیری از پیش‌داوری.
	گام ششم: ارائه تفسیر جامع و نوآورانه از پدیده با تکیه بر تحلیل‌های سطح بالاتر مارپیچ هرمنوتیکی، منجر به دستیابی به بینش‌های عمیق‌تر.
	گام هفتم: استفاده بیشتر و موثرتر از نظریات و ابزارهای تحلیلی در سطوح بالاتر تفسیر به‌منظور ایجاد الگوهای پیش‌بینی‌کننده و توسعه تفسیری.
	گام هشتم: تأکید بر اهمیت آگاهی پژوهشگران از پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های خود و ضرورت اعمال دقت در فرایند تفسیر و درک پدیده، به‌منظور جلوگیری از تعمیم‌های نادرست.

انتخاب رویکرد پدیدارشناسی تفسیری: رویکرد پدیدارشناسی تفسیری ون‌منن به‌خاطر تأکیدش بر استفاده از منابع هنری متنوع مانند شعر و آثار هنری برای توصیف مضامین، موردتوجه پژوهشگران قرار می‌گیرد. بنر نیز پژوهشگران را به استفاده از روش‌های نوآورانه در جمع‌آوری داده‌ها تشویق می‌کند، مانند ثبت تصاویر تجربیات توسط شرکت‌کنندگان. در رویکرد بنر، اهمیت مصاحبه‌های چندگانه با شرکت‌کنندگان برای تفسیر داده‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد، این امر به شفاف‌سازی معانی و کنترل سوگیری‌ها کمک می‌کند. بنر، پژوهشگران را به انجام مصاحبه‌های گروهی کوچک و همچنین اعتبارسنجی تخصصی بخشی از داده‌ها ترغیب می‌نماید تا از صحت تفسیرها اطمینان حاصل شود. اسمیت (۲۰۱۰)، با مقایسه رویکرد خود با رویکرد جورجی، بر تمایز IPA خود که بر تحلیل جزئی‌تر تجربیات فردی تمرکز دارد، تأکید می‌کند. این تفاوت نگرش‌ها به پژوهشگران کمک می‌کند تا بر اساس نوع تمرکز موردنظرشان، رویکرد مناسب را انتخاب کنند. رویکرد دالبرگ و همکاران از انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار است، درحالی‌که اسمیت و همکاران بر تقسیم نسخه‌های پیاده‌شده مصاحبه‌ها به نظرات توصیفی، زبانی، و مفهومی تأکید دارند. در انتخاب رویکرد پدیدارشناسی تفسیری، پژوهشگران باید در نظر داشته باشند که هیچ رویکردی به طور مطلق بر دیگری برتری ندارد، بلکه معیار اصلی، سازگاری رویکرد با پرسش‌های پژوهشی و خصوصیات نمونه موردنظر است. (جدول ۱۰)

1 Jonathan Smith & Larkin
2 Karin Dahlberg & Nystrom

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

جدول ۱۰- ارزیابی تطبیقی روش‌های پدیدارشناسی تفسیری

معیار / روش	ون منن (Van Manen)	بنر (Benner)	لارکین و اسمیت (Larkin & Smith)	دالبرگ و نیستروم (Dahlberg & Nystrom)
مصاحبه‌ها	تأکید بر اهمیت چندین مصاحبه برای تعمیق تفسیر داده‌ها	مشابه ون منن، تأکید بر مصاحبه‌های چندگانه	به طور خاص ذکر نشده، تمرکز بیشتر بر یادداشت‌برداری اولیه	لایه‌های متعدد دور هرمنوتیکی (بیانگر تعاملات تکراری و چندگانه)
تفسیر مشارکتی	روش منحصر به فرد شامل سمینارهای مشارکتی یا کارگروه‌های پژوهشی	به طور خاص بر روش‌های مشارکتی به همان شیوه تاکید نمی‌کند	یادداشت‌برداری اولیه ممکن است شامل برخی نحوه‌های مشارکتی برای غنی‌سازی داده‌ها باشد	تأکید بر دور هرمنوتیکی، که ممکن است تفسیر مشارکتی را در مراحل مختلف شامل شود
عناصر فلسفی کلیدی	تمرکز بر "بدن زیسته" و "زمان زیسته" بعنوان عناصر اصلی در تفسیر تجربیات	استفاده از موارد پارادایمی و تحلیل مضمونی، اما کمتر تأکید بر عناصر "زیسته" به صراحت	دسته‌بندی یادداشت‌ها به "توصیفی"، "زبانی" و "مفهومی" برای تجزیه و تحلیل تجربیات زیسته	تحلیل دور هرمنوتیک با تأکید عمیق بر تجربیات زیسته در چندین سطح
استراتژی‌های تحلیلی	توصیه به تحلیل مضمونی با رویکردهای کل‌نگر، گزینشی یا جزئی‌نگر	استراتژی‌ها شامل موارد پارادایمی، نمونه‌ها و تحلیل مضمونی	مضامین دسته‌بندی شده به "فراگیر" و "تابع"، تمرکز بر ریزبینی تجربیات فردی	تحلیل هرمنوتیکی سختگیرانه، احتمالاً شامل چندین لایه مضمونی و داستانی
استفاده از منابع هنری	تشویق به استفاده از منابع هنری مانند شعر و آثار هنری برای توسعه مضامین	تشویق نشده؛ تمرکز بیشتر بر صراحت تجربی و مضمونی کمتر تمرکز بر منابع هنری؛ تأکید بر تجربیات توصیفی	به طور خاص ذکر نشده، تمرکز بر یادداشت‌برداری ساختارمند تمرکز نکردن بر منابع هنری؛ یادداشت‌برداری ساختارمند	ویژگی خاصی ذکر نشده، اما عمق تحلیل هرمنوتیک ممکن است منابع تفسیری متنوعی را دربرگیرد
تعامل با داده‌ها و فرایند تحلیل	سمینارها و کارگاه‌های مشارکتی برای تفسیر داده‌ها	مصاحبه‌های چندگانه و تحلیل مضمونی	یادداشت‌برداری اولیه و دسته‌بندی مضامین به فراگیر و تابع	دور هرمنوتیک با چندین سطح تحلیل
تمرکز بر درک تجربیات	تأکید شدید بر درک تجربیات زندگی شرکت‌کنندگان	تأکید بر تجربیات زندگی از طریق مصاحبه‌های تکراری	تحلیل دقیق تجربیات زندگی شرکت‌کنندگان	تحلیل چندسطحی برای درک عمیق تجربیات
روش‌های کنترل کیفیت تفسیرها	برگزاری سمینارها برای اجماع در تفسیر	استفاده از استراتژی‌های متنوع برای تأیید داده‌ها	تحلیل مضمونی برای اطمینان از سازگاری تفسیرها	دور های هرمنوتیک برای تحقق اعتبارسنجی تفسیرها
میزان مشارکت مشارکت‌کنندگان در فرایند تحلیل	مشارکت کم، تأکید بر تفسیر محقق	مشارکت فعال از طریق مصاحبه‌های مکرر و گروهی	تمرکز بر تحلیل پژوهشگر، مشارکت محدود مشارکت‌کنندگان	مشارکت در دور های هرمنوتیک برای تفسیرهای متعدد

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی روش‌های پژوهش پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری: این بخش، به عنوان ابزاری کارآمد، به پژوهشگران امکان می‌دهد تا با شناخت کامل از روش‌های پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری، انتخابی آگاهانه و متناسب با نیازهای پژوهش خود داشته باشند. در جدول تطبیقی زیر، روش‌های پژوهش پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری از تسع محققان مختلف مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته‌اند. این جدول ارزیابی هم‌سنجی شامل اطلاعاتی درباره کاربرد تحقیق، نوع نمونه‌گیری، تعداد نمونه‌های لازم، نقاط قوت و ضعف هر رویکرد، مدت زمان لازم برای اجرای روش و نیاز به تخصص و دانش پیشین است. از طریق این تحلیل، پژوهشگران می‌توانند روشی را انتخاب کنند که به بهترین شکل با اهداف، زمان‌بندی و محدودیت‌های دانشی آن‌ها مطابقت داشته باشد. جدول ارائه شده به عنوان یک ابزار ارزشمند برای تصمیم‌گیری آگاهانه در مورد روش‌های پدیدارشناسی عمل می‌کند و پژوهشگران را در فرایند انتخاب روش مناسب برای مطالعات خود یاری می‌رساند. در پایان این متن، جدول مقایسه‌ای قرار دارد که جزئیات کاملی از هر رویکرد و تمایزات کلیدی بین آن‌ها را نمایش می‌دهد. (تصویر ۳)

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

مناسب‌ترین روش‌های تحقیق پدیدارشناسی در معماری: در انتخاب روش تحقیق پدیدارشناسی مناسب برای معماری، مهم است که به نوع پژوهش و هدف مورد نظر از تحقیق توجه داشته باشیم. هر یک از روش‌های پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری ویژگی‌ها و کاربردهای خاص خود را دارند که می‌توانند در شرایط مختلف مناسب یا نامناسب باشند. روش‌های توصیفی مانند کولایزی، ون کام، جورجی، موستاکاس، و دالبرگ بر توصیف دقیق و خالص تجربیات فضایی تأکید دارند. این روش‌ها برای مطالعاتی که هدف آن‌ها فهم واضح و بی‌طرفانه از تجربیات فردی کاربران در فضاهای معماری است، بسیار مناسب هستند. این روش‌ها به ویژه در موقعیت‌هایی که پژوهشگر به دنبال شناسایی و توصیف جزئیات و ظرائف تجربه‌های فضایی است، کارآمد هستند. روش‌های تفسیری مانند ون منن، بنر، لارکین و اسمیت، و دالبرگ و نیستروم، از سوی دیگر، تفسیر عمیق تجربیات فضایی در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی را مد نظر قرار می‌دهند. این روش‌ها برای پروژه‌هایی که به دنبال درک پیچیدگی‌های ارتباط افراد با محیط‌های ساخته شده هستند و نیاز به تحلیل گسترده‌تر و تفسیری از داده‌ها دارند، ایده‌آل هستند. در مجموع، انتخاب بین این دو دسته از روش‌ها بستگی به اهداف خاص تحقیق و نوع سوالات پژوهشی مطرح در پروژه دارد. اگر هدف از پژوهش فهم بنیادی و خالص تجربیات فضایی است، روش‌های توصیفی ممکن است گزینه‌های بهتری باشند. این روش‌ها به پژوهشگر امکان می‌دهند که تجربیات کاربران را بدون هیچ گونه پیش‌فرض و تفسیری ثبت و تحلیل کنند. از سوی دیگر، اگر پژوهش به دنبال درک چگونگی تأثیر فرهنگ و اجتماع بر تجربیات فضایی است، روش‌های تفسیری که امکان تحلیل عمیق‌تر و چندوجهی داده‌ها را فراهم می‌آورند، انتخاب‌های بهتری خواهند بود. این روش‌ها به پژوهشگر اجازه می‌دهند که درکی عمیق‌تر از نحوه تعامل افراد با محیط‌های معماری خود بدست آورد و تأثیرات متقابل این تعاملات را شناسایی کند. بر اساس این جدول، پژوهشگران می‌توانند بر اساس اهداف و نوع تحقیق معماری خود، روش مناسب را انتخاب کنند. به طور کلی، اگر هدف از تحقیق، درک عمیق‌تر و تفسیری از تجربیات معماری در بستر شرایط اجتماعی و فرهنگی است، روش‌های تفسیری مانند «ون منن» یا «بنر» توصیه می‌شوند. اگر هدف، توصیف دقیق و خالص تجربیات معماری است، روش‌های توصیفی مانند «کولایزی» یا «جورجی» مناسب‌تر خواهند بود. (جداول ۱۱ و ۱۲)

پژوهشگر	روش	کاربرد در تحقیق	نوع نمونه‌گیری	تعداد نمونه لازم	مدت زمان مناسب برای انجام پژوهش	نیاز به تخصص و دانش پیشین	نقاط قوت	نقاط ضعف
کولایزی	توصیفی	توصیف خالص تجربیات	دقیق و مفصل	متوسط	متوسط به بالا	متوسط: آشنایی با تکنیک‌های توصیف	دقت بالا در توصیف، جامعیت توصیفات	تفسیر محدود، عدم توجه به زمینه‌های فرهنگی
ون کام	توصیفی	بررسی فرضیه‌های توصیفی	نمونه‌های بزرگ	زیاد	بالا	بالا: دانش در مورد فرضیه‌پردازی و اعتبارسنجی	مناسب برای نمونه‌های کلان	نیاز به تایید داوران، روند زمان‌بر
جورجی	توصیفی	تحلیل روانشناختی	متوسط	حداقل سه	متوسط	متوسط: تخصص در تحلیل روانشناختی پدیده‌ها	تحلیل عمیق، توجه به جزییات	دسترسی محدود به تفسیرهای گسترده‌تر
موستاکس	توصیفی	بافت‌شناختی و ساختاری	دقیق	متغیر	متوسط	متوسط: مهارت در تجزیه و تحلیل بافت‌شناختی	شناسایی تم‌های عمیق، تحلیل دقیق	نیاز به تحلیل‌های بیشتر، پیچیدگی فرایند
دالبرگ	توصیفی	تجربیات زیسته	باز و انعطاف‌پذیر	حداقل پنج	متغیر، بسته به تنوع داده‌ها	پایین تا متوسط: انعطاف‌پذیر در تحلیل داده‌ها	تنوع داده‌ها، انعطاف‌پذیر در تحلیل	عدم تمرکز بر اشباع داده‌ها
ون‌منن	تفسیری	تفسیر زمینه‌های فرهنگی	منابع هنری	متغیر	بالا، نیاز به تحلیل عمیق	بالا: نیاز به درک عمیق فلسفی و هنری	استفاده از منابع متنوع، تفسیر عمیق	پیچیدگی تحلیل، نیاز به فهم فلسفی
بنر	تفسیری	تحلیل تجربیات توسط تصاویر	مصاحبه‌های چندگانه	بیش از یک	بالا، نیاز به مصاحبه‌های چندگانه	بالا: تخصص در مصاحبه و تفسیر داده‌های تصویری	عمق تحلیل بالا، تاکید بر تجارب شخصی	نیاز به دسترسی مکرر به شرکت‌کنندگان
اسمیت و لارکین	تفسیری	تحلیل تجربیات فردی	یادداشت برداری دقیق	انفرادی یا محدود	متوسط تا بالا	متوسط تا بالا: تخصص در تحلیل دقیق فردی	دقت تحلیلی بالا، توجه به جزییات	محدودیت در تعداد نمونه‌ها، تحلیل محدود
دالبرگ و نسیتروم	تفسیری	تجربیات زیسته	بازگشت به متن	انعطاف‌پذیر	متغیر، بسته به تنوع تحلیل	متوسط: توانایی در تفسیر و تحلیل متون پیچیده	تحلیل عمیق متن، انعطاف‌پذیری بالا	نیاز به تفسیر دقیق، پیچیدگی در تحلیل

تصویر ۳- تطبیق روش‌های پژوهش پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

جدول ۱۱- مزایا و معایب روش پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری در معماری

روش / معیار	مزایا	معایب
پدیدارشناسی توصیفی	۱. توصیف دقیق تجربیات ۲. انتقال شفاف تجربیات ۳. مستندسازی وفادار به داده‌های اصلی ۴. فراهم آوردن توصیفات دقیق و خالص از فضاهای معماری ۵. بیان واضح تجربه‌های فضایی بدون تفسیر شخصی ۶. ثبت و مستندسازی خالص تجربیات کاربران بدون تغییر	۱. عمق تفسیری محدود ۲. انعطاف‌پذیری پایین ۳. توانایی کمتر در درک زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی تجربیات ۴. سختگیری در روش‌شناسی می‌تواند محدودکننده باشد
پدیدارشناسی تفسیری	۱. درک عمیق تجربیات ۲. انعطاف‌پذیری روش‌شناختی ۳. بینش‌های نوآورانه ۴. تفسیر غنی از تجربیات فضایی با توجه به عوامل فرهنگی ۵. قابلیت تطبیق پذیری بالا با نیازهای متفاوت تحقیق ۶. کشف بینش‌های جدید از طریق تفسیر عمیق داده‌ها	۱. نیاز به تخصص، دانش فلسفی و تفسیری عمیق ۲. خطر سوگیری‌های شخصی و فرهنگی در تحلیل

جدول ۱۲- مقایسه تطبیقی روش‌های نه‌گانه تحقیق پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری در معماری

روش‌های تحقیق پدیدارشناسی	کاربرد در معماری	نقاط قوت	نقاط ضعف
کولایزی	توصیفی	دقیق در جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل تجربیات معماری خام	محدود در تفسیر عمیق تجربیات
ون کام	توصیفی	مناسب برای تحقیقاتی با دسترسی به نمونه‌های کلان و جامعه آماری بزرگ	کمتر منعطف در تحلیل تفسیری نیاز به دسترسی مجدد به شرکت‌کنندگان
جورجی	توصیفی	تمرکز بر تجزیه و تحلیل دقیق داده‌ها مناسب برای جامعه آماری کوچک	انعطاف‌پذیری پایین در مقابل متون تفسیری عدم امکان بازنگری یافته‌ها توسط شرکت‌کنندگان
موستاکاس	توصیفی	عمق بالا در تحلیل داده‌های معماری	ممکن است در تفسیرهای گسترده‌تر محدود باشد
دالبرگ	توصیفی	تاکید بر درک تجربیات از منظر شخصی	کمتر تمایل به بررسی فرهنگی یا اجتماعی
ون منن	تفسیری	تفسیر عمیق تجربیات در بستر فرهنگی و اجتماعی استفاده از منابع هنری برای توصیف مضمون	نیاز به دانش و تخصص بیشتر در زمینه‌های فلسفی
بنر	تفسیری	تحلیل غنی از تجربیات فضایی با توجه به عوامل فرهنگی استفاده از تصاویر و مصاحبه‌های متعدد	پیچیدگی در مدیریت و تحلیل داده‌ها نیاز به انجام مصاحبه‌های متعدد
لارکین و اسمیت	تفسیری	مناسب برای تحقیقات پیچیده و فرهنگی در معماری تمرکز بر تجزیه و تحلیل دقیق تجربیات فردی	ممکن است نیازمند تأییدیه‌های متعدد باشد ساختاریافته‌تر از سایر روش‌ها
دالبرگ و نیستروم	تفسیری	انعطاف‌پذیری بالا در تحلیل داده‌ها رویکردی باز و انعطاف‌پذیر	خطر سوگیری در تفسیر عدم تمرکز بر اشباع داده‌ها

فهم عمیق پدیدارشناسی به‌مثابه یک روش، می‌تواند نقش محوری در ارتقاء دانش در زمینه‌های گوناگون علمی و معماری ایفا کند. داده‌های حاصل از این نوع مطالعات، اغلب به ظهور بینش‌های نوآورانه و اصیل در دامنه‌های تحقیقاتی مرتبط منجر می‌شود. این روش پژوهشی، با توجه به هدف‌ها و سوالات مطرح در طرح تحقیق و فرآیندهای گوناگونی را برای هر دو بعد (تئوریک و عملی) فراهم می‌آورد. بررسی دقیق روش‌های پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری در سطح کلی می‌تواند به محققان کمک کند تا بر اساس نیازهای تحقیقاتی خود، روش مناسب‌تری را انتخاب کنند. هر روش دارای مزایا و محدودیت‌های خاصی است که می‌تواند در شرایط مختلف تحقیقاتی به کار رود. این امر نشان‌دهنده آن است که پژوهشگران باید پیش از پرداختن به انتخاب یک روش مناسب، مفروضات فلسفی، پژوهشی و روش‌شناختی خویش را

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

به طور دقیق طبق بررسی‌های مطرح شده در تحقیق حاضر مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند. انتخاب روش پدیدارشناسی مناسب برای یک مطالعه خاص، به عوامل مختلفی بستگی دارد محققان باید با دقت اهداف، سوالات و محدودیت‌های خود را در نظر بگیرند تا بهترین روش را برای جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌های خود انتخاب کنند. در ارزیابی روش‌های پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری، لازم است تا ویژگی‌ها، کاربردها و محدودیت‌های هر یک را در نظر گرفت. روش‌های توصیفی مانند کولایزی، ون کام، جورجی، موستاکاس و دالبرگ بر توصیف دقیق و خالص تجربیات بدون اعمال تفسیر شخصی تمرکز دارند. این روش‌ها می‌توانند در تحقیقاتی که هدف آنها فهم و توصیف دقیق پدیده‌های بدون پیش‌فرض است، مفید باشند. از طرف دیگر، روش‌های تفسیری مانند ون منن، بنر، لارکین و اسمیت، و دالبرگ و نیستروم به درک عمیق تجربیات فردی با تاکید بر زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی می‌پردازند. این روش‌ها برای تحقیقاتی مناسب هستند که به دنبال تفسیر پیچیدگی‌ها و تأثیرات متقابل فرهنگی و اجتماعی بر تجربیات انسانی هستند. به طور کلی روش‌های توصیفی دقت بالا در توصیف داده‌ها، کمک به فهم پدیده‌ها در حالت خالص و بی‌طرفانه، و مفید برای تحقیقات پایه هستند اما دارای محدودیت در تحلیل عمیق‌تر داده‌ها از نظر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و انعطاف‌پذیری کمتر در استفاده از روش‌های تحلیل متنوع قرار دارند در مقابل روش های تفسیری توانایی تفسیر عمیق داده‌ها و کشف بینش‌های جدید، مناسب برای تحقیقات تطبیقی و موردی، و انعطاف‌پذیری بالا در تفسیر داده‌ها را دارند اما از طرفی نیاز به درک عمیق تئوری‌های فلسفی و روش‌شناختی و خطر بیشتر برای ورود پیش‌فرض‌های پژوهشگر و سوگیری در تفسیر نتایج وجود دارد. بنابراین روش‌های توصیفی برای تحقیقاتی که نیاز به فهم دقیق و خالص تجربیات فردی دارند مناسب هستند، در حالی که روش‌های تفسیری برای مطالعاتی که به دنبال تفسیر پیچیدگی‌های تجربه انسانی در ارتباط با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی هستند، ایده‌آل هستند. این انتخاب باید با در نظر گرفتن دقیق نیازها، درک عمیق موضوع و شرایط خاص هر تحقیق انجام شود

پی‌نوشت‌ها

۱. Phenomenology
۲. Edmund Husserl
۳. Martin Heidegger
۴. Hans-Georg Gadamer
۵. Maurice Merleau-Ponty
۶. این پایگاه ها شامل Google Scholar, Elsevier, Springer, Tylor & Francis, Google book, Sage, ...
۷. Lebenswelt
۸. free imaginative variation
۹. Bracketing
۱۰. Reduction
۱۱. Intentionality
۱۲. Epoché
۱۳. Ideation
۱۴. Being
۱۵. being-in-the-world
۱۶. Dasein
۱۷. Temporality
۱۸. Phenomenology of Perception
۱۹. Reflection
۲۰. Fink
۲۱. Transcendence
۲۲. Intentional
۲۳. Visible and the Invisible
۲۴. the flesh of the world
۲۵. Prose of the world
۲۶. "I"
۲۷. Fusion of horizons
۲۸. Otherness
۲۹. history of effect
۳۰. Ontological
۳۱. Epistemological
۳۲. Pual Colaizzi
۳۳. imaginative listening
۳۴. precarious leap
۳۵. Adrian Van Kaam
۳۶. Clark Moustakas
۳۷. Explication
۳۸. Really Feeling Understood
۳۹. Karin Dahlberg
۴۰. Reflective lifeworld
۴۱. Bridling
۴۲. dance of lifeworld research
۴۳. whole—the parts—the whole
۴۴. Radnityky
۴۵. Spiral
۴۶. Coresearchers
۴۷. Max Van Manen
۴۸. Patricia Benner
۴۹. paradigm case
۵۰. exemplar
۵۱. Jonathan Smith
۵۲. Interpretative Phenomenological Analysis
۵۳. Ideography یک رویکرد روان‌شناختی به تحقیقات کیفی است که عمدتاً به بررسی چگونگی درک افراد از تجربیات زیسته خود از پدیده مورد بررسی می‌پردازد. (Beck, 2021)
۵۴. Incarnation
۵۵. Temporalit

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

منابع

- عبدالکریمی کومله، ح.، ذبیحی، ح. و دانشجو، خ. (۱۴۰۲). تبیین معیارهای مؤثر پدیدارشناسی هرمنوتیکی مکان در فرایند طراحی معماری. *کیمیای هنر*، ۱۲ (۴۸)، ۲۴-۱.
- محمدپور، ا. (۱۴۰۲). *ضد روش: زمینه‌های فلسفی و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی*، انتشارات لوگوس، تهران.
- Asadpour, A. (2021). Phenomenology of place: A framework for the architectural interpretation in visual arts (Case study: Sohrab Sepehri's drawings). *International Journal of Architecture and Urban Development*, *11*(1), 47-60.
- Beck, C. T. (1992). The lived experience of postpartum depression: A phenomenological study. *Nursing research*, *41*(3), 166-171.
- Beck, C. T. (2021). Introduction to Phenomenology. California: SAGE Publications.
- Benner, P. (1985). Quality of life: A phenomenological perspective on explanation, prediction, and understanding in nursing science. *Advances in nursing science*, *8*(1), 1-14.
- Benner, P. (Ed.) (1994). Interpretive phenomenology: Embodiment, caring, and ethics in health and illness. Thousand Oaks, CA: SAGE.
- Colaizzi, P. H. (1978). Psychological research as the phenomenologist views it. In R. S. Valle & M. King (Eds.), Existential phenomenological alternatives for psychology (pp. 48-71). New York, NY: Oxford University Press.
- Dahlberg, K., Dahlberg, H., & Nyström, M. (2008). Reflective lifeworld research, 2nd. *Ed. Lund, Studentlitteratur*.
- Dahlberg, K., Dahlberg, H., & Nyström, M. (2008). *Reflective lifeworld research. Lund, Sweden: Studentlitteratur*.
- Finlay, L. (2009). *Debating phenomenological research methods. Phenomenology & Practice, 3 (1), 6-25*.
- Gadamer, H. G. (1998). The relevance of the beautiful and other essays. *Cambridge UP*.
- Gadamer, H. G. (2004). Truth and method. Weinsheimer J, Marshall DG, eds.
- Giorgi, A. (1989). Some theoretical and practical issues regarding the psychological phenomenological method. *Saybrook review*.
- Giorgi, A. (2009). *The descriptive phenomenological method in psychology: A modified Husserlian approach*. Duquesne university press.
- Hanna, F. J. (1993). Husserl's concept of intuition and its role in phenomenological research. Journal of Phenomenological Psychology, 24(2), 123-145.
- Heidegger, M. (1992). History of the concept of time (T. Kisiel, Trans.). *Bloomington, IN: Indiana University P (Original work published 1925)*.
- Heidegger, M. (1996). Being and time (J. Stambaugh, trans.).
- Husserl, E. (1970). *The crisis of European sciences and transcendental phenomenology: An introduction to phenomenological philosophy*. Northwestern University Press.
- Husserl, E. (1999). *The essential Husserl: Basic writings in transcendental phenomenology*. Indiana University Press.
- Koch, T. (1995). Interpretive approaches in nursing research: The influence of Husserl and Heidegger. *Journal of advanced nursing*, *21*(5), 827-836.
- Kusch, M. (1988). Husserl and Heidegger on meaning. *Synthese*, 99-127.
- Merleau-Ponty, M. (1968). *The visible and the invisible: Followed by working notes*. Northwestern University Press.
- Merleau-Ponty, M. (1996). Phenomenology of perception. C. Smith (Trans.). New York: Routledge.(First published 1962).
- Moustakas, C. (1994). Phenomenological research methods. *Thousand Oaks*.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

- Orbanic, S. D. (1999). The Heideggerian view of person: A perspective conducive to the therapeutic encounter. *Archives of psychiatric nursing*, *13*(3), 137-144.
- Plager, K. (1994). Hermeneutic phenomenology. *Interpretive phenomenology: Embodiment, caring, and ethics in health and illness*, 65-83.
- Radnityky, G. (1970). Contemporary Schools of metascience. Göteborg: Akademikerförlaget.
- Reiners, G. M. (2012). Understanding the differences between Husserl's (descriptive) and Heidegger's (interpretive) phenomenological research. *Journal of Nursing & Care*, *1*(5), 1-3.
- Schnell, A. (2011). Au-delà de Husserl, Heidegger et Merleau-Ponty: La phénoménologie de Marc Richir. *Revue germanique internationale*, (13), 95-108.
- Smith, J. A. (2010). Interpretative phenomenological analysis: A reply to Amedeo Giorgi. *Existential analysis*, *21*(2), 186-193.
- Smith, J. A. (2017). Interpretative phenomenological analysis: Getting at lived experience. *The journal of positive psychology*, *12*(3), 303-304.
- Smith, J. A., Flowers, P., & Larkin, M. (2009). Interpretive phenomenological analysis. Los Angeles, CA: SAGE.
- Swanson-Kauffman, K. M. (1986). A combined qualitative methodology for: nursing research. Advances in Nursing Science, 8(3), 58-69.
- Tang, Y. M., Chau, K. Y., Kwok, A. P. K., Zhu, T., & Ma, X. (2022). A systematic review of immersive technology applications for medical practice and education-trends, application areas, recipients, teaching contents, evaluation methods, and performance. *Educational Research Review*, *35*, 100429.
- Vagle, M. D. (2009). Validity as intended:'Bursting forth toward'bridling in phenomenological research. *International Journal of Qualitative Studies in Education*, *22*(5), 585-605.
- Van Kaam, A. (1966). *Existential foundations of psychology*. Duquesne University Press.
- Van Kaam, A. (1983). *Formative spirituality: Vol. 1, Fundamental formation*. Crossroad.
- Van Kaam, A. (1987). *Existential foundations of psychology* (2nd ed.). University Press of America.
- Van Manen, M. (1990). Researching lived experience. London. *Althouse Press. Weckstein, Donald T.(1996). Mediator certification: Why and how. University of San Francisco Law Review*, *30*, 757-801.
- Van Manen, M. (2014). Phenomenology of practice. Walnut Creek. *CA: Left Coast Press, Inc. Wade, TD, Wilksch, SM, & Lee, C.(2012). A longitudinal investigation of the impact of disordered eating on young women's quality of life. Health Psychology*, *31*(3), 352.
- Van Manen, M. (2017). Phenomenology in its original sense. *Qualitative health research*, *27*(6), 810-825.
- Walters, A. J. (1995). The phenomenological movement: implications for nursing research. *Journal of advanced nursing*, *22*(4), 791-799.
- Wojnar, D. M., & Swanson, K. M. (2007). Phenomenology: an exploration. *Journal of holistic nursing*, *25*(3), 172-180.

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]

Novel approaches in phenomenology: a comparative evaluation of descriptive and interpretive methodologies

Hafez Abdolkarimi Komleh, *Ph.D. Candidate, Department of Architecture, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.*
Hossein Zabihi*, *Associate Professor, Department of Urban Development, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.*
Khosro Daneshjoo, *Associate Professor, Department of Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.*

Received: 2024/4/5 *Accepted: 2024/5/25*

Extended abstract
Introduction: Phenomenology, as a philosophical and methodological framework, aims to understand individuals' subjective experiences and lived realities. It emphasizes the in-depth exploration of human consciousness and the meaning-making processes that shape our perceptions of the world. Within architectural research, phenomenology offers valuable insights into how people experience and interact with built environments. However, the application of phenomenological methods within the Iranian academic context remains relatively limited. Moreover, the literature presents a critical gap concerning the nuanced distinctions and appropriate applications of descriptive and interpretive approaches within the framework of phenomenological research. This study aims to bridge this gap by providing a comprehensive and nuanced analysis of the descriptive and interpretive dimensions of phenomenological research.
Methodology: This research employs a systematic literature review approach to investigate the distinct characteristics and applications of descriptive and interpretive methods within the context of phenomenological research. The review systematically examined a wide range of scholarly articles, books, and other relevant resources published in English, focusing on those that provide in-depth discussions of methodological considerations within phenomenological inquiry. Data sources included reputable academic databases. The review process involved a rigorous selection and analysis of relevant literature, focusing on key themes, methodological approaches, and critical evaluations of existing research.
Results: The findings of this review reveal a diverse spectrum of methodological considerations within both descriptive and interpretive approaches to phenomenological research. Descriptive phenomenology emphasizes the meticulous description of lived experiences, focusing on capturing the essence of individual perceptions and interpretations. This approach often involves rigorous data collection methods such as in-depth interviews, participant observation, and textual analysis, with a strong emphasis on detailed and accurate descriptions of the data. In contrast, interpretive phenomenology focuses on understanding the underlying meanings and interpretations that shape individual experiences. This approach often involves hermeneutical interpretation, seeking to uncover the deeper layers of meaning embedded within the data. This may involve analyzing the data through a variety of interpretive frameworks, such as those derived from existential philosophy, hermeneutics, or post-structuralism.
Conclusion: This study underscores the importance of carefully considering the philosophical and methodological underpinnings of both descriptive and interpretive approaches when conducting phenomenological research. The choice between these approaches should be guided by the specific research questions, the nature of the phenomenon under investigation, and the researcher's own epistemological and ontological assumptions. Neither approach is inherently superior to the other, and the most appropriate method will vary depending on the context and objectives of the research. By providing a detailed analysis of the distinctive features and applications of descriptive and interpretive phenomenological methods, this study contributes to a deeper understanding of these approaches and their potential application within the Iranian academic context. This research serves as a foundation for further exploration of phenomenological methods in architectural research and other relevant fields within Iran.
Keywords: Phenomenology, Phenomenological method, Hermeneutic phenomenology, Descriptive phenomenology, Interpretive phenomenology

* Corresponding Author's E-mail: h.zabihi@srbiau.ac.ir

[Downloaded from hafthesar.iauh.ac.ir on 2026-11-19]